

بنیاد مطالعات ایران

برنامه تاریخ شفاهی

احمد بنی احمد

بنیاد مطالعات ایران

FOUNDATION FOR IRANIAN STUDIES

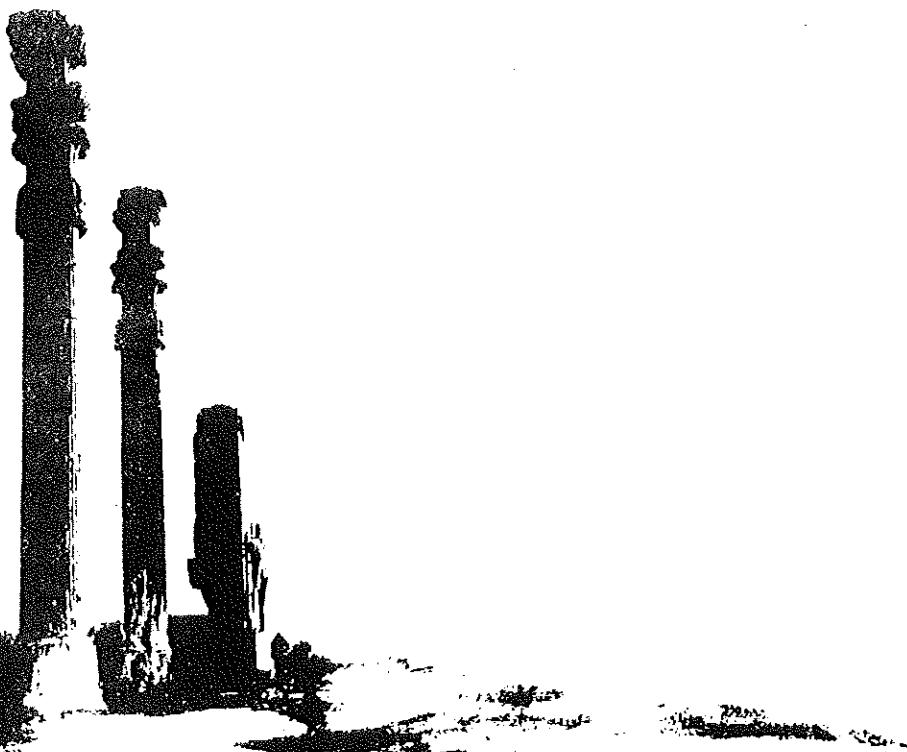
برنامه تاریخ شفا هی

مصاحبه شونده : آقای احمد بنی احمد

مصاحبه گننده : خانم شیرین سمیعی

تیس ، ۲۱ دسامبر ۱۹۸۳ و

۱۹۸۴ زانویه ۲۳



4343 Montgomery Avenue, Suite 200
Bethesda, Md. 20814, Telephone: (301) 657-1990

خلاصه مندرجات مصاحب آقای احمد بنی احمد

صفحه

سوابق خانوادگی و تحصیلی . اتمام دوره دانشکده حقوق و استغال بوكالت
دادگستری و "ضمنا" گرفتن امتیاز روزنامه و شروع به فعالیتهای سیاسی .
توقیف روزنامه و مسافرت مصاحب کننده به خارج از کشور .
۱ - ۳

دوبار دا وطلب شدن برای نمایندگی مجلسین . جلوگیری از انتخاب شدن
صاحب شونده به نمایندگی ، از طریق تعویض صندوق آراء و کشف بعدی
ماجرا . احصار از طرف استاندار و تکلیف خروج از تبریز . تحت تعقیب
قرار گرفتن مصاحب شونده در دادرسی ارتش و متعلق ماندن پرونده .
انتقال روزنامه از تبریز به تهران .
۲ - ۴

کیفیات فقدان آزادی در انتخاباتی که در دوره حزب رستاخیز انجام
گرفت . انتخاب مصاحب شونده به نمایندگی مجلس در دوران حزب
رستاخیز . چگونگی پیدایش انقلاب . فقدان تصمیم قبلی برانقلاب از
جانب مردم . تقصیر رژیم در برآورده نکردن خواسته های قانونی مردم
و نتیجتاً "پیدایش روایه انقلابی . خصوصیات آموزگار و هویدا . پیدایش
فساد مالی در دستگاه دولت . ناتوانی اشخاص تکنولوگیات در اداره امور
ملکت .
۷ - ۱۰

امکان جلوگیری از انقلاب با اقدام قاطعانه شاه در انتخاب ~~یک~~
نخست وزیر سالم ولو بی اسم و رسم و دادن آزادی . بسته شدن راه
دموکراسی برای شاه مگر در صورت واگذاری سلطنت به ولیعهد . مسئله
اعلام حقوق بشر از طرف کارتر با اضافه کردن اینکه نام ایران هم
در دستور حقوق بشر او قرار دارد . عدم توفیق آخوندها در صدورت
مقام شاه و اجرای صحیح قانون اساسی . نزدیکی شاه با سیاست امریکا ،
مفاد نطق مصاحب کننده در موقع رسیدگی به لایحه بودجه در مجلس .
استیضاح از دولت آموزگار . طرح کردن مسئله رهبری از بالا و رهبری

الف

۱۴ - ۱۱

از پائین و اعتراض نمایندگان براینکه مملکت فقط یک رهبردارد .

۱۵ - ۱۸

پیش آمدن وضع مشکل برای مصاحبه کننده پس از حمله بدولت هویدا در مجلس وزیر کشاورزی او . اشاره به مسئله فساد و قطع رابطه نمایندگان با او . نطق هویدا در مجلس که خطاب به مصاحبه شونده گفته بود حرفها یش درنتیجه الهام از خارج است . ملاقات با آموزگار وزیر کشور وقت و گله آموزگار از او در مرور سخنانی که در مجلس گفته و سرو صدا در مملکت راه انداخته است . علل برگزاری هویدا . معوق ماندن استیضاح از دولت هویدا . بعلت کنار رفتن کابینه او و استیضاح از دولت آموزگار .

۱۸ - ۲۰

اشاره شاه در کتاب خود راجع به علت برگزاری دولت هویدا ، بدرخواست یکی از روحانیون . مسئله قطع رابطه نمایندگان مجلس ابا مصاحبه کننده یعنوان فشاری که از طرف ساواک برآ وارد می شده و برهم خورد ن مناسبات اجتماعی مصاحبه کننده در حوزه انتخابیه او . عدم درج استیضاح در مطبوعات .

۲۰ - ۲۳

قرار ملاقات با خمینی در پاریس و عدم انجام این ملاقات . جریان ورود خمینی به پاریس و هویت اطرافیان او . تماس با حبیبی یکی از اطرافیان خمینی و نظریات او درباره اسلام و شیعه . درخواست حبیبی از مصاحبه کننده مبنی بر فراهم آوردن تسهیلاتی برای تمدید اقامت خمینی در پاریس .

۲۳ - ۲۵

وجود روابط تیره قدیمی بین آیت الله شریعتمداری و خمینی و علل آن . نوشتن نامه از طرف آیت الله شریعتمداری و دیگران به شاه مبنی بر رعایت و ارفاق به خمینی یعنوان یک مجتهد .

عمل عدم توفیق دولت در آرام کردن اوضاع آشفته انقلابی . استیضاح از دولت آموزگار و اشرفات اجتماعی آن . سکوت ماندن و عدم انتشار استیضاح در خارج از مجلس . وابستگی سیستم به خارجی ها و از بین

رفتن حما یت آنها از آن بعنوان علت اصلی سقوط رژیم . بی توجهی
سیستم بقانون اساسی . خاطره از حس میهن پرستی درونی پیشه و روی و
بیریا ، از بین رفتن سازمان امنیت در بحبوحه انقلاب .
۲۹ - ۲۵

جريان ملاقات با علیحضرت . رفتار دمکراتیک شاه در ملاقات با مصاحبه
شونده ، مسئله مخالفت مردم با سیستم . نوشتن نامه بشاه و عدم دریافت
جواب .
۳۴ - ۲۹

اشرات نطق شاه در پانزدهم آبانماه ۱۳۵۷ ، نامناسب بودن دولت
از هاری با اوضاع و احوال سیاسی و اجتماعی روز . دولت شریف امامی
ونقش آن در سقوط . ملاقات با شریف امامی و مطالب مورد بحث . تلاش
شاپور بختیار برای نخست وزیری . احتراز صدیقی از قبول نخست وزیری .
تقویت با زرگان از صدیقی و علل آن .
۳۷ - ۳۴

مسئله اعدام قطبزاده و حدود ارتباط قضیه به آیت الله شریعتمداری .
خصوصیات فردی آیت الله شریعتمداری و لزوم تفکیک بین جنبه روحانیت
ایشان با شهامت سیاسی اش ، تقویت آیت الله شریعتمداری از جهت اعتقاد
ایشان به جدائی مذهب از سیاست . مسئله تاثیر شکنجه در پاره ای افراد
و لزوم در نظر گرفتن این عامل در اعتراضاتی که از آیت الله
شریعتمداری گرفته شده است . بازداشت مصاحبه کننده و جریان آزادی او
بوسیله هادوی دارستان انقلاب . تحریم رفرندام بعنوان علت بازداشت .
موضوع کتک خوردن مصاحبه شونده . جریان خروج از کشور و مشکلاتی که برای
او ایجاد کرده بودند .
۴۳ - ۳۷

مسئله استعفای نمایندگان و تعطیل مجلس و عدم استعفای مصاحبه شونده
از نمایندگی . زمینه محلی و اعتماد مردم به مصاحبه شونده . مدرنیسم
و علاقه مفرط شاه به مدرنیزه کشیده . فقدان ظرفیت در مردم برای

پذیرش مدرنیسم . نقائص مدرنیسم از لحاظ عدم توجه به مقتضیات خاص کشور . بی تاثیری مدرنیسم در کشاورزی کشور . مسائل ناشی از طبقات مرتفع و غیر مرتفع . ادای دمکراسی بجای دمکراسی واقعی . موضوع حزب رستاخیز بعنوان تحمیلی بر اراده مردم . وضع تحصیل طلب علوم دینی و نارسائی برنامه های آن .

۴۳ - ۴۸

مسئله قومیت ایرانی . موضوع انجمان های ایالتی و ولایتی . اجرای شدن زبان ترکی در دوره تسلط دمکراتها بر آذربایجان . میهن پرستی مردم آذربایجان و خاطره از اقبال آذر خواننده معروف و شهید از تبریز در دوره دمکراتها که حاضر نشد در جشن انقلاب اکتبر بزبان ترکی آواز بخواند . نحوه تشکیل و نام موسسین حزبی که مصاحب شونده سمت دبیرکلی آنرا داشته .

۴۸ - ۵۲

بخش دوم - مصاحب آقای احمد بنی احمد
ملقات با شاه و پیشنهاد راه خروج از بن بست . پیشنهاد پذیرفتن عده از اشخاص مورد اعتماد که مخالفت اصولی هم با رژیم ندارند ، درستگاه دولت . نقل قول الہیار صالح از امیراسدالله علم براینکه شاه فقط در بن بست ها روی موافق نشان میدهد ، پیشنهاد مصاحب شونده به شاه مبنی براینکه سلطنت را به ولیعهد واگذار کند و جواب شاه براینکه آیا مصاحب شونده قصد کودتا دارد . پیشنهاد تشکیل شورای دیگری که در قانون اساسی مقرر شده مشکل از اشخاص مورد اعتماد عمومی ، غیر از شورای سلطنت که از مقامات مملکتی تشکیل میشود . تاکید شاه براینکه ارتضی از هیچکس ولو از ولیعهد هم تمکین نخواهد کرد .

۵۲ - ۵۷

خصوصیات فردی شاه ، تمايل شاه در ازبین بردن پاره از طبقات اجتماعی مانند فئودالهای کشاورزی و صنعتی ونتیجتا " بی همیت ماندن طبقات اجتماعی . امتیازات خاص کارگران در زمان شاه . اشتباهی که شاه در حساب قدرت مطلقه خودش میکرد و از بین بردن

طبقاتی از اجتماع که حافظ رژیم او بودند.

علل همکاری با زرگان با خمینی . جدا بودن آخوندها و دولت از یکدیگر در اوائل انقلاب . علل عدم توافق بین مصاحبہ شونده و خمینی . قرار گرفتن مصاحبہ کننده در نقش باز کننده راه برای خمینی . استیضاح از دولت آموزگار و عکس العمل مجلس و دولت در مقابل آن . تصور رژیم براینکه استیضاح ریشه های دیگری غیر از عقاید شخصی مصاحبہ شونده دارد . بحث درباره معايب و محاسن رژیم وجود آزادی بیان درحدی که منتهی به لرزه در آمدن رژیم نمیگشت .

۵۸ - ۶۴

۶۴ - ۷۰

علل توقيف روزنامه مصاحبہ شونده . پیشنهاد نخست وزیری از طرف شاه با و . آثار نا مطلوب نخست وزیری طولانی هویدا . جدائی بین شاه و ملت و آغاز آن از دوره روی کار آمدن هویدا . نقش سیستم در ایجاد محیط آماده برای شیوع فساد . تن در دادن شاه به هرنوع نهضت مشروط بر بقای رژیم . حدود امکانات بر انداختن رژیم . نیروهای ملی ایرانی در خارج از کشور بعنوان تسريع کننده در سقوط رژیم اسلامی و نه علت غایی آن . لزوم بسیج توده های ملت در تکوین انقلابات . نقش مهم کشاورزان ذر بوجود آوردن یک انقلاب در ایران . حدود و نقش روشنفکران در آینده کشور . تصوریک کودتا و موارد امکان و یا عدم امکان آن .

سؤال : آقای بنی احمد ممکن است از شما خواهش کنم مختصراً "از خودتان بفرمایید محیط خانوادگی تان تحصیلاتتان و مشاغلی که داشتید در ایران . . .

آقای بنی احمد : عرض کنم که در تبریز بدنبال آمدم و همانجا هم تحصیلات ابتدائی و دبیرستان را تمام کردم بعد آمدم دانشگاه تهران در رشته حقوق درس خواندم لیسانس قضائی هستم از دانشکده حقوق دانشگاه تهران . بعد هم یکسال و نیم ، نزدیک به دو سال در رشته حقوق مالکیت صنعتی در دانشگ ساله ادامه تحصیل دادم البته ۱۵ سال بعد از فراغت از تحصیل . . . دریک فاصله خیلی زیاد . خانواده ام هم از طرف مادر خانواده مذهبی بود . البته خانواده مخلوطی بود ولی "تندانس" (Tendance) مذهبی بیشتر بود و یک خانواده تا حدودی میتوان گفت که مرتعج و در کل فامیل یک سیستم دیکتاتوری که ناشی از طرز فکر این خانواده بود تقریباً حکومت میکرد و در آن اختلاف مشروطیت با اسلامیه که دو کانون مختلف در تبریز بود که یکی هواخواه مشروطه بود و دیگری هواخواه استبداد . اکثریت این خانواده در گروه مستبدین بودند ، در اسلامیه بودند . و پدرم از خانواده متوسط به بالا بود تجارت میکرد و بعدها به کسوت کارمندی دولت درآمد بعد هم بازنشسته شد .

سؤال : ولی شما از آن استبداد خانوادگی ، من شنیدم که تو خانواده خودتان خیلی آدم دموکراتی هستید پس . . .

آقای بنی احمد : شاید یک راسیون طبیعی است دیگر ، بلی

سؤال : بعد شما بطور آزاد و کالت میکردید .

آقای بنی احمد : بلی / من بعد از دانشکده حقوق بلا فاصله برگشتم بزادگا هم تبریز و درخواست امتیاز روزنامه کردم بنام "عصر تبریز" از سالها پیش علاوه داشتم بذاشتمن یک نشریه که یک وسیله نیرومند نه یک هدف البته ، نه یک وسیله ساده برای گذراندن یک مراحل استراتژیک از لحاظ سیاسی ، بلکه یک وسیله نیرومند برای رسیدن به یک موضع مستحکم سیاسی . و این امتیاز را گرفتم بعد کارآموزی

وکالت را هم در همانجا انجام دادم . و مدتی روزنامه را بصورت خبری روزانه منتشر کردم . البته با یک زیر بنای فکری که داشتم برای اینکه در سال آخر دبیرستان به حزب رحمتکشان، نیروی سوم، پیوستم آنوقت در این حزب بودم تا با اصطلاح انحلال عملی این حزب به انحلال رسمی اش بعداز ۲۸ مرداد، و انحلال عملیش هم با فوت مرحوم خلیل ملکی تقریباً شروع شد .

سؤال : یعنی شما از رحمتکشان که دو قسمت شد که خلیل ملکی انشعاب کرد شما با خلیل ملکی هم فکر بودید ..

آقای بنی احمد : جزء انشعابیون با خلیل ملکی . البته من محصل بودم سال آخر دبیرستان بودم در آن سال . در آذربایجان بودیم و تمام کمیته آذربایجان بدون استثناء کمیته مرکزیش از سازمان جوانانش گرفته تا بقیه طبقات به اصطلاح تشکیلاتی حزب ، اعضاء پیوستند به رحمتکشان یا نیروی سوم .

سؤال : بعد روزنامه شما تاکی منتشر میشد تاچه سالی ؟

آقای بنی احمد : روزنامه من " عصر تبریز " مدتی روزانه منتشر شد حدود یکسال بعد تبدیل به هفتگی شد، هفته نامه بود و وقتی تبدیل به هفتگی شد بنام " عصرنوین " منتشر میشد . تا سال ۱۳۴۷، در سال ۱۳۴۷ توقیف شد .

سؤال : و شما بطور آزاد وکالت میکردید .

آقای بنی احمد : بله من وکیل دادگستری بودم .

سؤال : بعد کی فعالیت سیاسی تانرا رسماً " شروع کردید .

آقای بنی احمد : فعالیت سیاسی را از روز انتشار روزنامه ام که مقدم برکار وکالت بود برای اینکه کار وکالت دادگستری یکسال کار آموزی لازم داشت ولی من بمصحف پایان تحصیلاتم از دانشگاه در تهران چهارماه ماندم تا امتیاز روزنامه

را گرفتم برای آذربایجان .

سؤال : بعد روزنامه تان که توقیف شد شما دیگر فعالیتتان متوقف شد .

آقای بنی احمد : روزنامه ام توقیف شد یکسال و خورده ای از ایران آمدم بیرون .
بعد برگشتم به ایران ، برگشتم تقریبا " مصادف بود با تشکیل حزب رستاخیز
همزمان بود تقریبا " و بعد هم بقیه ماجرا

سؤال : ممکن است بفرمائید که چطور شد یکدوره شما وکیل شدید

آقای بنی احمد : یکدوره

سؤال : همین دوره آخر ... چطور شد که کاندیدا شدید و وکیل .

آقای بنی احمد : من از وقتی که روزنامه را منتشر کردم عرض کردم هدفهای
سیاسی داشتم روزنامه در خدمت آن هدف‌های سیاسی بود . اعتقادم بر اساس
مکتبی که بآن وفادار بودم از لحاظ استراتژی فکری این بود که باید در مشاغل
اجتماعی مداخله کرد ، نه مشارکت . مداخله را وقتی که آدم میکند مشارکت را
خودش انتخاب میکند و اما وقتی که فقط مشارکت میکند یعنی انتخاب شد برای
مشارکت دیگر مداخله ندارد . این تر را مرحوم ملکی داشت و همیشه توصیه میکرد .
روی این اصل خوب من از همان سال اول در این مسئله بی فکر نبودم و اولین
سالی که خودم را کاندیدای وکالت کردم انتخاباتی بود که بنام آزاد زنان
و آزاد مردان برگزار شد ، آقای نفیسی کارگردانی میکرد . خوب من جزو آزاد مردان
نبودم و ... بعدها آن انتخابات ، انتخابات دوره بعدی بود که باز من
کاندید شدم و انتخابات دو حزبی بود در وهله دوم کاندیداتوری من ، مطلقان
کسانی میتوانستند انتخاب بشوند که عضویت احزاب قانونی آن زمان را داشته
باشند که پان ایرانیست هم در کنار اینها بود . بعنوان یک حزب قانونی و من عضو
هیچکدام از این احزاب نبودم و روزی هم که اعلام کاندیداتوری کردم استاندار
آقای سرلک بود ، ایشان خیلی ناراحت شد ، من گفتم که من از تبریز برای

فعالیت انتخاباتی بیرون نخواهم رفت شما نگران این مسئله نباشد . من میدانم که راه رسیدن به پارلمان بسته است اما میخواهم آزمایش از خودم و ارتباط با جامعه بکنم . یعنی میخواهم میزان ارزیابی فعالیت خودم را داشته باشم ، برای رفتن به پارلمان اصراری ندارم . و این استدلال تقریباً " برای ساکت شدنشان کفا است کرد منتهی در روز قرائت آراء یا روز آخذ رای ، اینها احساس کردند که من تقریباً در انتخابات برنده شده ام .

سؤال : از تبریز ؟

آقای بنی احمد : بله از تبریز و همان روز تومبیل استانداری را فرستادند بال من و برند استانداری و استاندار خواهش کرد که برای سه روز از تبریز بروم . گفتم تبعیدم یا بچه عنوان باید بروم . گفت به شما اسم تبعید را نگذارید رویش ولی بعنوان یک خواهش . آمدم دم درب مامورینی بودند از سازمان امنیت و اینها فهمیدم که نه یک خواهش ساده نیست و سه روز رفتم . و درنتیجه در انتخابات من نفر یا زدهم شدم تبریز ده وکیل داشت و اینهم با یعنی صورت شد که آخرين صورت جلسه را در یکی از انجمن های نظارت بر انتخابات عوض کردند . در آن صندوق من سه هزار خورد . ای رای داشتم صورت جلسه با مضاء همه اعضای انجمن رسیده بود یک کپی هم از استانداری گرفته بودند از آن صورت جلسه . بعد دیدند که من نفر آخری هستم که بعنوان وکیل باید اعلام بشوم . دوباره آمدند و یک صورت جلسه دیگری تنظیم گردند که در صورت جلسه دیگر من فقط سیزده رای داشتم . در مقابل سه هزار خورد ای رای و من شدم با صلح خارج از لیست منتخبین . رفای ما از آن صورت جلسه دوم هم کپی دیگری گرفتند یعنی دو صورت جلسه برای یک صندوق انتخاباتی با یک اضفاء ، و همان موقع من نامه ای به دربار و اعلیحضرت نوشتم بوسیله آقای معینیان که شناخت داشتم روی ایشان دادم ، و با خیلی تعجب گفتند که حتماً " رسیدگی خواهد شد . اصلاً " این غیر ممکن است . گفتم من دیده بودم و شنیده بودیم که معمولاً دولت در انتخابات مداخله میکند اما ندیده بودیم که دست هیچ کاندیدی ، دولت یک همچنین سندي هم بدهد . وقتی نگاه کرد اینها را و مقایسه کرد خودش با تعجب گفت که خیلی غیرعادی است و غیرطبیعی است ولی خوب همه چیز در آن زمان داشت به مسیمر

غیرطبیعی خودش میافتد، هنوز همه چیز غیرطبیعی نبود اما مسیرش را پیدا میکرد . این بود که من دیگر کنار ماندم و بعد روزنامه ام توقيف شد و جلب دادرسی ارتشد، کیفرخواست برایم صادر شد با تهاتم انتقاد از روش سیاسی مملکت در روزنامه همراه با توقيف روزنامه وقتی با زجئی کردند اقرار کردم، گفتم من به چنین اتهامی که شما بمن میکنید متهم هستم قبول دارم . ولی شما ماده قانونی انطباق این اتهام را با یک جرم بعنوان اتهام در قوانین مجازات عمومی یا دادرسی ارتشد پیدا کنید، من حرفی ندارم . من انتقاد از روش سیاسی مملکت کردم اما در کجا قانون مجازات عمومی یا قانون نیروهای مسلح این جرم است؟ دادستان شخصی بود بنام سرهنگ براندیش این رفت بالا قانون مجازات عمومی را گرفت، رفت فهمیدم رفت چون من خودم وکیل دادگستری بودم سیاق کارا ینهارا میدانستم رفت برای مشاوره . بعد آمد بمن گفت که خواهش میکنم آن برگ احضارتان را بدھید گفتم من برگ احضار همراه نیاوردم، می دانستم برگ احضار را برای چه میخواهد . چون احضار غیر قانونی صادر شده بود و نوشه بود که غیرنظامی احمد فرزند محمد تقی شهرت بنی احمد با تهاتم انتقاد از روش سیاسی مملکت وقت حضور فلان دادگاه ... میخواست آن برگ سند را از من بگیرد . گفتم چون من وکیل دادگستری هستم برای خودم دیگر پرونده نگه نمیدارم . خلاصه گفت تشریف ببرید هر وقت پیدا کردید بباید . رفت و بعد مرتب تلفن کردم . گفتم متسافانه پیدانکردم چون بالاخره می بایست تکلیف پرونده روش میشد رفتم و فهمید گفت من یک چیزی بشما بگویم روی پرونده، شما خوشبختانه هیچ فشاری نیست و من در دادن رای آزادم . چون اتهامی وجود ندارد یا آنچه که عامل تشکیل این پرونده برعلیه شما شده بود فعلاً "مرتفع شده ، بنابراین من رای واقعی را صادر خواهم کرد . ولی شما آن اخطار را بمن بدھید که در پرونده من چیزی نباشد، و بعد داستانی تعریف کردو گفت اما اینها فکر نمیکنم برای شما جالب باشد .

سؤال : نه اتفاقاً " خیلی جالب است بشان میدهد چو آن زمان را

آقای بنی احمد : گفت که نمونه ای بگویم از استقلال قضائی ما در دادرسی ارتشد که سرگردی زنی داشت طلاق داده بود و این زن بعد یک مرد کفایش بازاری درآمده بود . بعد از مدت‌ها که زن حامله بود شاید شش هفت ماهه . جناب سرگرد و باره

میخواست زن اولیه اش را بگیرد و مراجعته میکند به کفاش ، و میگوید یعنی چه زنم اینست و بچه دارم . خلاصه شکایت میکند به دادرسی ارتش . و میگفت من شکایت را رد کردم که این اصلاً قابل استماع نیست در اینجا . اولاً شکایت از اساس قابل استماع نیست و اگر هم قابل طرح باشد در دادگاههای عمومی است نه در دادگاه نظامی یا مراجع نظامی . بعد از مدت‌ها از طرف دادستان کل ارتش تلفنی بطور خیلی مواخذه آمیز در مورد عدم رسیدگی به کار این سرگرد ازمن سؤوال در حد استیضاح واينها كردمند گفتم قربان من بچه عنوان ؟ اصلاً بچه عنوان من اين کفash را احضار کنم چه بنويسن توی اخطارش . میگفت پای تلفن دادستان کل ارتش يك خورده فکر کرد و گفت شما احضار بعنوان ... اتهامی که با و می بندید احضار کنید؛ بعنوان برهم زدن و اخلال در روحیه افسران . گفتم قربان این در زمان جنگ است اخلال در روحیه ارتش ، در زمان جنگ و این يك زنی داشته طلاق داده با يكی ازدواج کرده . از آن شوهر ششماهه بچه دارد . میخواست بگوید که اگر ما در تحت فشار نباشیم روی شم قضائی خودمان رای صادر خواهیم کرد ، و من چون واقعاً "قصد پرونده سازی برای نداشت احضار را با و دادم ، چون دیدم مسئله شخصی است نه مسئله دیگر و بعد از آن قضایا دیگر برای مدتی من از ایران رفتم و عرض کردم هم زمان با تشکیل حزب رستاخیز برگشتم به ایران .

سؤال : بعد چطور شد که این دفعه یعنی دفعه آخر موفق شدید که به مجلس بروید .

آقای بنی احمد : دفعه آخر هم نمیدانم علتش را چون بعضی جوابها هست که در طرف سؤال نیست و واقعاً "این سؤال هست که چطور گذاشتند بروم . با وجود اینکه عنصر زیاد مطلوبی از لحاظ رژیم نبودم ، برای اینکه وقتی هم روزنامه را داشتم مرتب در کشاکش با صلاح سازمان امنیت و وزارت اطلاعات بودم . و هر هفته این کار ما بود و چون سازمان اطلاعات و امنیت استان شم مطبوعاتی نداشت روزنامه را قبل از انتشار پاراف میکرد که اشکالی ندارد . چاپخانه بسدون پاراف ساواک اجازه چاپ نداشت . ولی وقتی منتشر میشد میرفت تهران یا شهرستانهای دیگر ، از تهران احضار میکردند ، در صورتیکه خودتان پاراف کردید انتشارش را ، و حساب کردند یا باید يك ما موری بفرستند برای آذربایجان

که شم مطبوعاتی داشته باشد برای کنترل این نشریه فقط . چون روزنامه‌نبوذه در آذربایجان . یاروزنامه هائی بودند که نیازی به کنترل نداشتند خودشان خودشانرا کنترل میکردند . یا اینکه مرا باید ببرند در تهران . و اصرار بمن که روزنامه را در تهران منتشر کن . درحالیکه آن موقع روزنامه‌نویس‌های شهرستانها اگر میتوانستند که در تهران روزنامه شانرا منتشر کنند یک میلیون تومان حاضر به پرداخت بودند . یک همچنین سرقفلی هائی در بازار فساد مطبوعاتی وزارت اطلاعات وجود داشت و خوب مرا از بابت آن مردی که در مسجد کفش میدزدید و آخرش پیشمناز کردند که جلوی چشم‌شان باشد و ببینند . از این بابت کشیدند به تهران و یکسال و خورده ای روزنامه در تهران منتشر میشد .

سؤال : و تیراژ هم داشتید توی تهران .

آقای بنی احمد : بد نبود، نه زیاد تیراژی که در خور اهمیت باشد .. برای اینکه اولاً "افراد خاصی میخوانند و ثانیاً" آن سازمان وسیع را ندادشت ولی در آذربایجان چرا خیلی تیراژ خوبی داشت . و باین حساب و کتاب اولاً" من از این فیلتر نباید رد میشدم . و بعد توقیف روزنامه و بعد احضار من به دادرسی ارتش و بعد مدتی که من تعقیب نکردم کار روزنامه را ، توقیف کردند؛ من تعقیب نکردم ، و یک روز از من بازجویی میشد البته استاندار در لحن سوال که چرا تعقیب نمیکنم . گفتم والله شنیدم که میگویند چه اصراری داری اینقدر میروی و می‌آمیزی ، روزنامه ات را میخواهی، اگر تعقیب نکردنش هم مجازات دارد آنهم من حرفی ندارم . منکه ندیده بودم بپرسند که چرا دنبال یک چیزی نمیروی ، و به شک افتاده بودند که بچه علت ، و بعد هم دیگر آخرين فرمی که برای کاندیدا توری خودم پر کردم . لیست را منتشر کردند و من جزو بیست و نه نفر یعنی سه برابر برای هر شهرستانی حدود سه برابر اینها وکیل معرفی کردند . جزو بیست و نه نفر معرفی شدگان با صلح وزارت کشور بودم .

سؤال : فکر نمیکنید که این انتخابات آخر آزاد بود نسبت به انتخابات قبلی ؟ چون میگویند که خیلی سعی کردند که انتخابات آزاد باشد .

آقای بنی احمد : نه آزاد نبود بنظر من برای اینکه مردم در یک اجبار انتخاب بودند یعنی بیست و نه نفر را مجبور بودند که انتخاب کنند . از بدتر به بد پناه بردنند ، و چون صحبت از این بود کسی که رای نمیدهد امکان رفتن به عتبات و نمیدانم حتی مسافت خارج واين حرفها راندارد اين بود که همه بالاجبار شرکت کردند؛ یا پروانه کسب تمدید نخواهد شدواين نوع تهديدات درنتيجه همه مردم راي دادند . و در راي دادن هم خوب يك لист معيني بود يا با آن لист راي میدادند يا آنهائي که تعصب زیاد داشتند که باين لیستها راي ندهند . چيزهای سفید میدادند .

سؤال : آقای بنی احمد شما با توجه به تمام سوابق گذشته تان و آن تجربياتی که با سازمان امنیت و تمام اين جریانات داشتید فکر میکردید که بعنوان نماینده مجلس میتوانید يك کار مفیدی بکنید .

آقای بنی احمد : بلی

سؤال : "واقعاً" باين معتقد بوديد ؟

آقای بنی احمد : بلی من با اين ايده آل بودم که اگر حتی همه معتبرض من بودند . آنهائي که خيلي مسائل را يك مقدار دگم (dogme) فکر میکنند . ولی من پارلمان را بعنوان يك هدف انتخاب نکرده بودم . پارلمان را بعنوان يك وسیله بهتر ، و حتی حساب میکردم اگر در عرض چهار سال ، چهار ساعت بتوانم وظيفه خودم را ايفاء بکنم ، توانسته ام که به مسئولیت های وجوداني خودم جواب مثبت بدهم .

سؤال : شما ، خوب اين آخرین مجلس بود و تمام اتفاقات هم همان وقت افتاد شما شروع انقلاب را احساس میکردید ؟

آقای بنی احمد : انقلاب را نه . انقلاب الزاما " حالت الزاما نداشت که حقما " باید اتفاق می افتاد . انقلاب را بطور تصنیعی با تزریق يك سلسله آمپولهای

مصنوعی بوجود آوردند . آن چیزی که مردم در مخیله شان نبود انقلاب و مخصوصا " با این کیفیتی بود که انجام شد . مردم یک دگر گونی در قادر قانون اساسی میخواستند . آنهم اگر بتدربیح میدادند باز راضی تر بودند نه اینکه واقعا " همه قانون اساسی، آنهم قانون اساسی ۱۹۵۵ منهای ملحقاتش .

سؤال : شما فکر میکنید که امکان این بود که باین خواست مردم پاسخ داده بشود همانطورکه مردم میخواستند بهمین صورتی که شما میفرمایید که مجبور نباشد انقلاب بشود .

آقای بنی احمد : بلی : چرا که نه ، بله خیلی طبیعی بود .

سؤال : چطور نشد

آقای بنی احمد : خوب نخواستند برای اینکه در اوایل کار مسئله خیلی ساده حل میشد یعنی با جلوگیری از فساد مالی شدید که به جامعه تحمیل شده بود و با یک سلسه اقدامات دموکراتیک . که شاه ادعایش را داشت ، میشد جامعه را لیبرالیزه کرد . بدون اینکه کوچکترین عکس العمل منفی ایجاد بشود . ولی هرچه زمان میگذشت خواست مردم بیشتر میشد و متناسب با خواست مردم جوابگوشی باین خواست نیازمند یک مقدار داده های بیشتر بود که همینطور میباشد بیشتر آوانس داده میشد ، و متسفانه هر موقع که میخواستند جواب باین خواست اجتماعی بدھند وقت گذشته بود . دیگر جواب آن نبود که میخواستند بدھند . واگرنه وقتی که آقای آموزگار نخست وزیر شد آن موقع وقتی بود که یک نخست وزیر واقعا " مورد اعتماد شاه در چهارچوب قانون اساسی و حتی میگوییم گمنام نه با اسم و رسم در یک موضع مردمی میتوانست خیلی از مسائل اجتماعی را حل کند . جامعه ایران از لحاظ اینکه یک جامعه کاملا " تکنولوژی حکومت داشتند بدون اینکه معنی که تکنولوژی حکومت داشت بلکه تکنولوژی حکومت داشتند بدون اینکه باصطلاح واقعا " بتوانند همپای کمیت خودشان ، کیفیت تکنولوژی را هم تسوی جامعه پیاده کنند . و از مسائل اجتماعی این تکنولوژی ها کلا " بیخبر بودند . آموزگار آدم بدی نبود از لحاظ معاشرت ، از لحاظ هوش از لحاظ صحت عمل در

زمینه مسائل مالی، ولی آموزگار ایران را نمی شناخت. اصلاً "مسائل ایران را نمیدانست، و حتی من فکر میکنم اطراقیان را نمی شناخت. و گرنه وقتی پشت سر، یعنی در کاراکتری نبود آموزگار که پشت سر کسی بد بگوید، وقتی میگفت روی اعتقادش میگفت. بفاصله سه ماه همچو آدمی نمیتوانست اعتقاد پیدا بکند، هویدا را گرفتگفت آفرین بر مادری که همچو فرزندی زاده است. چهارماه بعد گفت هویدا مملکت را بباد داد. پس این هیچ چیز را نمیشناخت.

سؤال : فکر میکردید بودند آدمهایی که ایران را می شاختند و میتوانستند؟

آقای بنی احمد : چرا که نه، جز یک مشت عرض کردم که تکنوقراتها که از غرب آمده بودند از تحصیلات دبستان جرات نمیکنم، دبیرستان در خارج تا دانشگاه شان تخصصشان بعد هم یکسر مقام های وزارت، بعد عوامل موثر اجتماعی منتخبین اینها، از هم پالگی های خودشان. و یک هیئت حاکمه این نوعی.

سؤال : شما فکر میکنید کی بجای آموزگار میتوانست موثر واقع بشود؟

آقای بنی احمد : هیچکس اسم من نمیتوانم ببرم هیچ لزومی ندارد.

سؤال : خیلی ها نگویند مثلاً "کتاب آقای نهادنی منتشر شده گفت اگر من بودم چنین میکردم، امینی میگوید اگر مرا انتخاب کرده بودند من جلوی اینرا میگرفتم، میدانید خیلی ها ادعایش را دارند دیگر.

آقای بنی احمد : آقای نهادنی از شروع فساد سیاسی و فساد باصطلاح افزایش سرعت فساد مالی در متن این کوروپسیون بود دیگر.. با آقای منصور آقای نهادنی هم شروع کرد دیگر، از نخست وزیری.

سؤال : شما فرمودید که اگر شاه یک جوری اقدام میکرد بطور صحیح و کم کم شروع میکرد که قانون اساسی را اجرا بکند و دموکراسی را و جامعه را به دموکراسی برگرداند، این اتفاقات نمیافتاد. شاه که داشت سعی میکرد که

اینکار را ظاهرا " بکند . برای اینکه همه اش هم صحبت این بود که دیگر از وقتی که حکومت دموکرات‌ها آمده بودند سرکار صحبت این بود که دولت ایران هم سیاست‌ش را عوض میکند و ظاهرا " هم گویا سعی داشتند عوض بکنند که این اتفاقات افتاد شما راجع با این مسئله چه فکر میکنید .

آقای بنی احمد : بله چون دنبال این راه حل بود ولی با حفظ یک راه حل مطمئن درکنار آن برای برگشتن بموضع اولیه خودش . این بود که این دوست‌مانعه‌الجمع بودند . یعنی یک راه حل کوتاه مدت برای پاسخ گوشی به پرسشهای امریکا در مقابل خودش میخواست‌پیدا بکند و درکنار آن راه حل مطمئنی داشته باشد که بتواند در فرصت مناسب بموضع اصلی خودش برگردد این بود که نمیتوانست پیداکند ، و گرنه در هرموقعي میگوییم تکیه میکنم که شاه راه حل‌های مختلف داشت ، از شروع این انقلاب ، یا یک‌سال قبل از آن ، یا استعفای هویدا ، از هرجا ، یا آمدن کارتر هرکدام را بخواهید مبداء بگیرید تا ۲۲ بهمن ۵۷ شاه بیش از صدر اهله حل داشت .

سؤال : مثلاً از برداشتن هویدا میگیریم ، هویدا را که برکنار کرد ، برکنار که بعد هویدا رفت دربار . شاه چکار میتوانست بکند بنظر شما که جلوی این چیز را بگیرد .

آقای بنی احمد : عرض کردم شاه نمیخواست بگیرد ... چون دنبال راه حل خودش بود حفظ موضع اصلی خودش بود نمیتوانست و اگر صادقاً نه میخواست کاری بکند میتوانست یک‌آدم سالم بی اسم و رسم را ، حتی نمیخواهم بگویم مردمی ، بعنوان نخست وزیر مملکت تعیین کند . و تمام آزادیهارا که بعد مجبور شد بپای مردم بریزد همینطور و مردم بی اعتنا لگد کنند و از رویش رد بشوند ، بتدریج به جامعه بدهد .

سؤال : این اواخر که دیگر حس میکرد بحران را ، یعنی یک جوری همه میگویند که خودش هم متوجه شده بود .

آقای بنی احمد : بلی ببینید من خودم حالا میگویم ورفتن به پالمانم را میگویم خیلی خوب همینطور که عرض کردم برایتان پیروزی ضعفا از بابت جماقت اقویا . ولی در آن لحظاتی که در مجلس بودم دنبال فرصت های بودم برای اینکه واقعا " بتوانیم مملکت را در یک مسیر قانونی .. قرار بدهیم . یعنی در مسیر رژیم مشروطه سلطنتی که الان دیگر من معتقد نیستم برای اینکه دیگر این دفتر بسته شد حالا چرا یش جای خیلی حرف دارد . ولی در آن تاریخ هم معتقد بودم یعنی سیستم برای من مطرح نبود، شیوه سیستم مطرح بود و اگر در همان موقع شاه واقعا " بموضع دموکراتیک بر میگشت همانطور که خودش علاقه داشت . برای اینکه شاه در طول زندگی خودش تجربیات فراوانی از بازی دموکراسی ، دیکتاتوری یک همانطور تواتر این قضایا داشت و مسائلی پیش آمده بود که دیگر راه دموکراسی برایش بسته شده بود . یعنی واقعا " بازگشت شاه بدموکراسی مسخره بود . یعنی از لحاظ پرنسیپ های خودش هم درست نبود . مگر اینکه به نفع ولیعهد کنار میرفت ، کشتی بان را سیاست دگر آمد ، ولی در آنجا من هیچ وقت ادعای انقلابی گری یک آدم انقلابی را نداشم من یک رفورمیست بودم و به یک رفسورم در جامعه ایران عقیده داشتم و تلاش هم جز این چیزی نبود . از همان موقعی که ما رفتیم به مجلس . مسئله اگر خاطرتان باشد حقوق بشر و اینها مطرح بود ، آنهم نوائی بود که امریکا ساز کرده بود ، کارترا ، و درست یادم است در یک مصاحبه مطبوعاتی یک خبرنگار موزی انگلیسی از کارتر سوال میکند که مسئله حقوق بشر که شما شعار انتخاباتی تان بود آیا یک شعار بود که برای انتخابات پلی بعنوان پل پیروزی .. یا اعتقاد داشتید دقیقا ، گفته این اصلا " جزو پرنسیپ های شخص من و همکاران من است ، میگوید خیلی خوب پس حالا که قضایا از این قرار است شما چرا حقوق بشر را در کشورهایی که تحت اختیار شماست در سیستم های سیاسی آنها اعمال نمی کنید ولی باسا خارف (Sakharoff) یا نمیدانم در کشورهای پشت پرده آنین دارید و با یک زمینه های در پیشرفت حقوق بشر لاس میزند که موفقیتی هم نخواهید داشت . کارترا میگوید " مثل؟ " خبرنگار انگلیسی میگوید " مثل " ایران ". جواب کارترا این بوده که ایران جزو کشورهایی است که دقیقا " در دستور حقوق بشر ماقرار دارد . خوب این خبر را ... من بعنوان یک نماینده چون رژیم را وابسته با امریکا میدانستم بزرگترین اشتباه شاه، البته آدمی که از صحنه تاریخ رفته و شکست خورده رفته همبا و میگویند

که اشتباه کرد همه برایش بزرگترین اشتباه را دارند ولی اکر موفق بوده، نه، چون از آدم موفق هیچکس سوالی ندارد .. ولی به صورت شکست خورده و یک جائی کارش گیر بوده دیگر .. بنظر من بزرگترین اشتباه شاه در واستگی اش بود .. وهمان واستگی بود که شاه را شکست داد .. اگر شاه حتی در روزهای آخر میماند درموضع قانون اساسی و بیش از قانون اساسی چیزی بمردم نمیداد اما از آن دفاع میکرد واقعا" ولو اینکه میماند در ایران وکشته میشد مملکت دست آخونده‌ل نمی‌افتاد .. ولی اعتقاد نداشت چون اعتقاد نداشت نمیتوانست ، همین را عرض میکنم که با این زمزمه‌ها خوب من بعنوان یک نماینده میخواستم به بینم آیا واقعا" حقوق بشر آثارش درست است یعنی ما میتوانیم در این مملکت یک کاری بکنیم .. یک رفرم را بخواهیم یانه، شاه با امریکا در پشت پرده ساخت و پاخته‌ای دیگری دارد .. این است که از اولین جلسه مجلس برنامه کارما مشخص بوده، شروع کردیم ..

سؤال : شما تنها بودید توی مجلس یا یک کسانی هم بودند که با شما همکاری داشتند در این زمینه ؟

آقای بنی احمد : نه من بعنوان منفرد بودم تا طرح استیضاح از دولت آموزگار در اسفندماه ۱۳۵۴

سؤال : چه بود این طرح ؟

آقای بنی احمد : البته تا آن موقع عده ای هم بودند که در صدد مخالفت بودند اما زمینه را مساعد نمیدانستند و مخالفت منهم در زمینه مسائل اجتماعی و فسادی بود که درجا مue وجود داشت .. واين کار کشیداوج اش بطرح بودجه سال ۱۳۵۴ در مجلس در اسفندماه آن شب آخرین نفر تقریبا" من بودم که صحبت کردم برای اینکه دیر وقت رسید و من خسته بودم و واقعا" میخواستم ببینم سیستم ، آمادگی یک رفرم اجتماعی را دارد یانه ؟ و منظور از سیستم هیئت حاکمه نبود که در ردیف جلوی مجلس بود ، سیستم فقط شاه بود و پشتیبان خارجیش بود که این سیستم رانگه میداشت چون بقیه ابزار مصرفی بودند .. انسان هائی بودند

تصویرت ابزار مصرفی . این بود که مقدمه صحبتم را با سیستم های اجتماعی در کشورهای مختلف شروع کردم . بودجه سال ۱۳۵۴ بود . شاید نهونیم شب بمن وقت رسید . تارسیدم با آنجا که در این مقدمه که در هر مملکتی سیستم های مختلفی هست سیستم هایی که بصورت دموکراسی های بی درو پیکر اداره میشوند . تصمیم ها در کوچه و خیابان ها گرفته میشود و سیستم هایی که تصمیم ها در اطاق های دربسته گرفته میشود مردم وقتی از این تصمیم ها باخبر میشوند که از اجرای آنهم مدتی گذشته است . این هر دو سیستم اجتماعی در دنیا امروز باطرز فکر مردم دنیا امروز چه بخواهند چه نخواهند ، این اجبار هست بعلت ارتباطی که وجود دارد وهمه دنیا بهم پیوسته است کوچکترین صدائی که از آن گوش افريقا شنیده میشود در ايران منعکس است . ولو همه شما در پیکرهای اين مملکت را هم ببندید . پس بنا بر اين اين دو سیستم را افکار دنیا در يك همچو ارتباطی با هم نمی پذيرد . يك سیستمی باید باشد در کشورهایی مثل ما که برنامه را از بالا بپریزد با توجه به کاپاسیته آن جا معده و کشش مردم نسبت باین برنامه ها و با شرکت مردم در اجرای آن . یعنی در حقیقت يك رهبری از بالا ... عبارتمن مشابه این بود و يك رهبری از پائین و این دو تا يك جایی بهم برسند بعنوان دو دست . میشود در همچو شرایطی به ادامه يك سیستم مطمئن در کشور اميدوار بود . در همین لحظه آقای سعید که نمیدانم باید گفت خدا رحمت کند یا از تقصیر اتش بگذرد نایب رئیس مجلس بود و در صاف نمایندگان بود از پائین دادزد که آقای بنی احمد ما نه رهبری از بالا داریم نه رهبری از پائین داریم . ما فقط يك رهبر داریم . خوب من دیدم يك پرونده سازی است دیگر . آنا " متوجه قضايا شدم و بقیه سیستم را ادامه دادم و چون این نوع اظهار نایب رئیس مجلس يك عالمی بود برای نمایندگان دیگر براي کوبیدن ناطق اینست که اعتراضات از آن لحظه با صحبت هایی که من مطرح میکردم شروع شد . خوب يك حالتی هم در آن تربیتون و ناطق هست که وقتی که زیاد با وحمله میشود عصبانی تر میشود و کنترلش کمتر میشود و بستگی دارد به کاپاسیته شخصی چه از لحاظ مرا ال (morale) و چه از لحاظ فیزیکی به رهبر صورت آن شب من آدم به مسائل کشاورزی ، وزیر کشاورزی کاخش ، ترتیبات انتخابات ، فسادش ، روحانی همه وهمه را کوبیدم . صورت جلساتش هست . دیگر ساعت ۱۲ شب

شد و رئیس ختم جلسه را اعلام کرد و فردا آمدیم که دنباله مذاکرات . فردا وقتی من وارد سرسرای مجلس شدم دیدم یک حالت غیر عادی وجود دارد یعنی نمايندگان آنهایی که روابط "نوتر" *neutre* با من داشتند نگاه تنفرآمیز دارند . آنهایی که روابط خوب با من داشتند سعی میکنند سر راه من قرار نگیرند که حتی سلام علیک با من بکنند مبادا کارکنان اداری مجلس ببینند . چه شده من مطلبی نگفتم !! آمدیم جلسه شروع شد و بجای اینکه من صحبتها یم را ادامه بدهم وغیرا زاین نمیشد از لحاظ شیوه پارلمانی ، برای اینکه ناقص مانده بود . آقای ریاضی گفت که آقای نخست وزیر بفرمائید و آقای هویدا آمد پشت تریبون و بعداز یک مقدماتی عنوان کرد خلاصه از پیشرفت‌های مملکت از رشد اقتصادی و بعد شروع کرد به مسائلی که دیشب مطرح شده بود با یک نوع کنایات مخصوص و بعد بطور صریح دستش را گرفت بطریقی که من نشستبه بودم عین عبارتش هم (پایان نوار ۱۶)

شروع نشستواراب

عین عبارتش این بود در حالیکه دستش بطرف من بود : کسانی که با الهام مستقیم از خارج بخود اجازه میدهند در چون و چند رهبری ملت ایران فلسفه با فی کنند زیر چرخهای رستاخیز خورد خواهند شد . من فقط گفتم آقای رئیس اجازه ندهید این حرفها را بزنند . آقای رامبد من را بغل کرد از جلسه آورده بیرون . که بعداز آن دیگر من حالت یک جذامی شدم در مجلس یعنی واقعاً آدمهایی که از خارج می شناختم بر حسب اتفاق هم وکیل شده بودند من میدیدم در سرسرا وقتی با یینها برمیخوردم اینها اصلاً یک حالت بدبخشی در قیافه اینهاست نه میتوانند فرارکند نه میتوانند سلام علیک نکند نه میدانند که چکار کند این بود که من ماهها دیگر به مجلس نرفتم یعنی در حدود شاید ۴ پنج ماه نرفتم . و بعد هم بعدازاین جریان آمد شاید سه روز بعد به منزل گفتند که آقای آموزگار تلفن کرده فلان و اینها تماس گرفتیم ایشان وزیر کشور بود گفتند که با یست پس فردا همیگر را ببینیم و اینها ، فردا بیش من آمد منزل گفتند که منشی آموزگار پنج ، شش بار تلفن کرده؛ شما قرارداد شتید ساعتی، گفتم قرار فردا داریم قرار

ما برای پس فردا است . خلاصه معلوم شد که ایشان گفته پس فردا بوا ، پس فردا ، اشتباه شده و خلاصه رفتیم و تامن وارد . شدم ایشان این عبارت را گفتند که آقای بنی احمد شما چه خوبی بمن کردید که من باید الان چوب شمارا بخورم و من چه بدی بشما کرم . گفتم مسئله چه هست ؟ آقای آموزگار گفت همه بمن میگویند کسی که از کاندیداتوری استعفاء کرده بود واستعفایش را مسترد نکرده بود شما اجازه دادید انتخاب بشود وزارت کشور اعتبارنامه اش را تایید نکنند و روابطی هم با شما دارد اینها و صراحتا " بشما بگویم آقای بنی احمد الان بعداز ۱۴ سال نوکری من در مظان اتهام هستم . گفتم اگر شما بعداز ۱۴ سال نوکری در مظان اتهام هستید عبارتش این بود آقا " نوکری " بود نه خدمتگزاری . آنهم از آموزگار " انتلکتولیل " پوست بندی باید به دیاغ خانه باشد . گفتم شما آقاشنیدید اظهارات من را . پریشب شما در مجلس نبودید من ندیدم شمارا . گفتنه ، بمن گفتند . گفتم که گفتند که نمیشود . شما نوار را بگیرید گوش کنید اگر مطلبی بود آنوقت من ... گفت آخر این سرو صدا را برای چشم راه انداختند . آقای هویدا نمایندگان و فلان واينها ، گفتم مسئله اينست که من از روز اول با آقای هویدا در افتادم بخاطر عبارتی که گفتم این کارنامه شما همه اش مردود است فقط زیر این کارنامه مهر رضايت اعليحضرت است و مجلس هم از اين بابت تمكين از شما کرده راي اعتماد بشما ميدهد . از آن روز ايشان خط و نشان را كشيدند و بعد هم بتدریج تا اين يکسال اين ارتباط باين شکل درآمده . منتهی ايشان آدمی هستند که روابط خودش را همیشه خوب نگه میداردو اين نوع پرونده سازی و اين نوع باصطلاح اتهامات و برخوردها را بلداست که از مسیر دیگري شروع کند . گفت پس شما میگوئید که شما چيزی نگفتید گفتم آقای آموزگار من آنقدر مطمئنم که اگر آنجا مسجد بود و من يك جارو میگرفتم و يك آبپاش و آنجارا آب میپاشیدم و جاروب میکردم و يك آيه قرآن مسی خواندم و میآدم بپرونون و بمن میگفتند اين آدم لامذهبی است . وجز اين يك پرونده ساخته نiest اين يك چيز پيش بياني شده بود اصلا " جايشه نبود آقای سعید بگويد که مانه رهبری از بالا داريم نه رهبری از پائين . اتفاقا " يكی از خود اينها که بعد بمقام حساسی رسید گفت فلانی .. بعد ما با و گفتیم که با با جون تو ۵ دقیقه زودتر با يست میگفتی اين را ، در جايشه نگفتی . بنی احمد آن مرحله را رد شده بود که يك رهبری از پائين هست يك رهبری از بالا .

و این دو دست باید در یک جائی بهم برسد . تو آن جا یاد رفت بگوئی . ۵ دقیقه بعد گفتی، آنجا جایش نبود . پس معلوم بود این یک برنامه از پیش ساخته بود من هرچه عنوان میکردم اینها آن برنامه شان را اجرا میکردند . بنابراین حالا من بعد از ۱۴ سال نوکری شما را نمیدانم . با من هر کاری میخواهند بگنند . نمیدانم صحبت سلب مصوّبیت پیش آمد و چه پیش آمد واينها . آخر هم در حزب گفتند صورت جلسه ای تهیه شده و از من بعنوان عنصر نامطلوب حزبی ... در حالیکه من هرگز در حزب نبودم و عضویت حزب را هم امضاء نکردم . البته تحت آن عنوان که ۳۶ میلیون ایرانی عضو حزب رستاخیز بودند؛ بلی، واين ما جرا ادامه پیدا کرد در حدود یک سال . که من کمتر به مجلس میرفتم مگر موقعی که یک مسئله مهمی بود ، خودم را از لحاظ عنوانی که از طرف مردم داشتم ملزم بدادن رای میدانستم میرفتم و فقط رایم را میدادم چون فرصت صحبت را هم فراهم نمیکردند . وقت هارا میگرفتند و مجال صحبت نمیدادند در همین کشمکش بودیم تا وقایع تبریز اتفاق افتاد و ۲۸ بهمن تبریز و ۲۸ و ۲۹ بهمن تبریز پیش آمد و بنده هم در اروپا بودم در بیمارستان بودم در لوزان . خبر از رادیو گرفتم و از همانجا پا شدم سوار هوا پیما شدم برگشتیم به ایران . علتش این بود که من در زمانی که آموزگار میخواست روی کار بیايد هنوز آقای هویدا نخست وزیر بود . طرح استیضاح دولت هویدا را تهیه کرده بودم باز در همین تلاش که وقت رفرم درست همان موقع بود و شاه هم این را در کرده بود . و اگر درک نمیکرد لزومی به تغییر هویدا... وجود نداشت یعنی هویدا را شاه تحت یک فشار لااقل شخصی عوض کرد . خودش بخودش تحمیل کردا یعنی تغییر را بعنوان وزیر دربار هم کسی برایش پرونده نسازد . میگوییم که درست وقت رفرم همان موقع بود یک زنگ با صلاح هشداری از طریق پارلمان در یک موضع قانونی بالاخره سیستم هرچه در کادر قانونی ، اگر تغییر می پذیرفت که بنفع جامعه بود ، بنفع رژیم بود ، بنفع مردم بود ، بنفع فرهنگ مملکت بود ، بنفع برنامه های عمرانی بود همه چیز ، یا بنفع این بود که حداقل این حادثه اتفاق نمی افتاد ، و متسافانه روزی که من رسیدم به تهران .. نزدیکهای تعطیلات تابستانی مجلس بود . و من رسیدم به تهران برای طرح استیضاح و اینها . دولت هویدا استعفاء کرد و آموزگار مامور تشکیل دولت شد . خوب آموزگار هم ... من روی این مسئله کار کرده بودم دو سه ماه ولی اصلاً "آموزگار نمیخواند .

تازه کسی که تاره از راه رسیده وکاری نکرده مسئولیت مشترک هم یک چیز خیلی دست دوم سومی بود در آن بحران که یک شوکی باشد باید بسیستم وارد نمیشد برای تصحیح مسیر خودش و این بود که میتوانم بگویم شاید عامل مهم در یک ضریب مثلثاً صد، نود درصد انفارکتوس من ذرهما ن روز دوروز بعداز رسیدن این قضیه بود که انفارکتوس خیلی مهمی کردم و عرض میکنم دیگر مدتی گذشت یکسال گذشت بعد برای معالجه آمدم اروپا که وقایع تبریز اتفاق افتاد و برگشتم و بهمنین علت دولت آموزگار را در بهمن در اسفند ۱۳۹۵ استیضاح کردم و این اولین استیضاح بعداز ۲۵ سال از سال ۱۳۹۱ بود.

سؤال : روی همان مطالبی که برای هویدا تهیه کرده بودید آموزگار را استیضاح کردید ؟

آقای بنی احمد : نه، نه

سؤال : بکلی یک چیز دیگر

آقای بنی احمد : نه کاملاً یک چیز دیگری بود . البته کلیاتش شاید توضیح بود متناسبانه من یک کپنی اینجا از صورت مذاکرات مجلس دارم ، از طرح استیضاح استیضاح دوم مرحله دارد یکی مرحله قرائت استیضاح که خوانده میشود . وقتی خوانده شد دولت مکلف است اعلام آمادگی بکند برای پاسخگوئی . وقتی اعلام آمادگی کرد و روزش معین شد . در آنروز استیضاح طرح میشود . یعنی استیضاح کننده میآید در آن متنی که تقدیم مجلس کرده و قرائت شده در روز تقدیم ، از آن دفاع میکند . من یک کپنی بر حسب تصادف از این طرحش دارم که نسخه دوم هم ندارم یک تکه هائی از این شاید بدرد شما بخورد .

سؤال : خوب اینرا من فتوکپی میکنم .

آقای بنی احمد : بله میدهم بشما فتوکپی کنید بمن بدھید . این هست صورت مشرح مذاکرات مجلس شورای ملی روز یکشنبه ۲۸ اسفندماه ۱۳۹۶ شاهنشاهی .

سؤال : سراین تغییر حکومت، تغییر هویدا شاه هم توی خاطراتش اشاره کرده که یک روحانی بمن سفارش کرده بود که این کار را بکنم وهمه میگویند آیت الله شریعتمداری بوده که به شاه سفارش کرده بود که بهتر است عوض بکند و هویدا را تغییر بدهد ولی دیدیم با تغییر هویدا آموزگار که اصلاً هیچ دردی را دادوا نکرده و تمام این شلوغی ها هم زمان آموزگار شروع شد که اصلاً مثل اینکه آقای آموزگار نه میدید نه می شنید همانطور کارهای خودش را میکرد و تمام این بلواها هم ادامه داشت.

آقای بنی احمد : البته من در آن موضع با آیت الله شریعتمداری در ارتباط نبودم ولی بعدها زیاد هم فرصت آن شکلی که روی این گذشته ها آدم صحبت کنند پیش نیامد و اما این اشارات را چندین بار از ایشان شنیدم که میگفت که زمانی که هویدا را عوض کرد و آموزگار را آورد، اگر یک کس دیگر را میآورد کار به اینجا نمیرسید . و این نشان میدهد که بعید نیست یک همچون توصیه هایی کسرده باشد .

سؤال : اصلاً خود شاه بوضوح نوشته ولی اسم نیاورده که کی بود همه هم فکر میکنند که آیت الله شریعتمداری بوده .

آقای بنی احمد : فکر میکنم درست باشد .

سؤال : شما که این صحبت‌ها را میکردید توی مجلس هیچ فشاری از طرف سازمان امنیت وابتها روی شما نبود .

آقای بنی احمد : تا سال ۵۶ چرا . خیلی زیاد . تا آنجایی که میگوییم بعنوان عنصر نامطلوب . دیگر بالاتر از این فشار شما جه تصور میکنید که نمایندگان پارلمان یک مملکت آن چنان دروحشت باشند که روابط بیست ساله خودشان را با یک نماینده مجلس که از دولت انتقاد کرده قطع کنند و اصلاً نتوانند با این روابط روی رو بشوند . شما اینرا فشار نمیدانید . من اینرا بالاترین فشار برای خودم میدانم یعنی این فشار را من ذرهمه جا احساس میکرم . درهمه جا .

از حوزه انتخابیه ام از مدیران کل در استان تا بتمام سازمانهای دولتی .
یعنی پذیرائی من در تمام سیستم حکومتی هویدا بعد از آن برخورد در مجلس که
کیفیتش به بیرون مطلقاً " شما هیچ نوع خبری تا سال ۱۳۵۶ تا حتی خود این
استیضاح ، این استیضاح هم نه منتشر شد در ایران فقط در صورت مذاکرات مجلس
دفن شد ، هیچکس نمیدانست ، یعنی تا آمدن شریف امامی یا دوشه ماه قبل از آن
اواخر حکومت آموزگار که آقایان فضای باز سیاسی باز کردند یک چیزهای
شنبده شد . در حالیکه چهارسال بود سه سال و نیم بود که ماتوی آنجا شکنجه
روانی میشدیم . و این بیرون هیچ چیز نبود .

سؤال : درز نکرده بود . شما خطر خمینی را کی احساس کردید آقای بنی احمد

آقای بنی احمد : من خطر خمینی را وقتی که پاریس آمد .

سؤال : وقتی که پاریس آمد ، و آنوقت شما ایران بودید دیگر .

آقای بنی احمد : نه خمینی وقتی به پاریس آمد روز آمدنش من در پاریس
بودم ، و ماقرار ملاقات داشتم همان روز با آقای میتران در دفتر حزب ، قرار
بود آقای سلامتیان ، من در خارج از پاریس بودم باید فرودگاه باتفاق برویم
چون وقت ملاقات را وقرا ری گرفته بود تلفنی بمن خبر داده بود . من آمدم
فرودگاه دیدم سلامتیان نیست . چون فرصت زیادی نبود من با تاکسی آمدم یکسریه
حزب سوسیالیست . وقتی وارد اطاق آقای " زوپن " شدم که آن موقع بعنوان
سکرتر " میتران " بود ایشان گفت که آقای سلامتیان از فرودگاه تلفن کردند
خیلی عذر خواستند گفتند چون آقای خمینی وارد پاریس میشود من نتوانستم
با ایشان همراهی کنم و شما خودتان ملاقاتتان را بکنید . من آن موقع پاریس
بودم ، و اتفاقاً " همان شب دعوتی داشتم از آقای میشل فوکو ، که چون به ایران
آمده بود قبل از نفر از خبرنگارانی که ایران بودند و با ما هم در ارتباط
بودند آن شب آنجا بودند . اگر یاد نرفته باشد آن زن و شوهری بودندکه

سؤال : یک کتاب نوشتن .

آقای بنی احمد : بلی پیروکلر بلانشه وکینز بود .

سؤال : در نوول ابزر وا تور مینویسد .

آقای بنی احمد : در نوول ابزر وا تور کار میکند . یکی دونفر دیگر .. یکی دونفر از ایرانیهای که با من همراه بودند از رفاقتی حربی ما . آن موقع ما حزب را تشکیل داده بودیم .

سؤال : چه حزبی تشکیل دادید .

آقای بنی احمد : حزب اتحاد برای آزادی را . در ایران بودند سه چهار نفر هم ما بودیم . و من پیغام داده بودم بسلامتیان که شب آنجا هستم . تلفن کرد اگر دیر نیست من بیایم . گفتم بیاید برای اینکه میخواستیم ببینیم خمینی آمده چه شده است . آمد گفت بلی آقای خمینی آمد و بردمیم و آنجا بغل خانه بُنی صدر و تالان هم مشغول بودیم تلفن نبود از خانه بُنی صدر سیم کشیدیم فلان کردیم گوشی گذاشتیم و فلان و .. بعد گفت که شما میخواهید ملاقات کنید ، خوب خیلی علاقه دارند باین ملاقات ، و آقای فوکو اصرار که حتما " شما این ملاقات را بکنید . گفتم ولی خوب ایشان آمده پا ریس حتما " یک عدد خیلی زیاد میخواهند ملاقات کنند من میخواهم ملاقات طوری باشد که بتوانم حرفها را بزنم و کس دیگری نباشد چون آخوندها معمولا " هر کدام یک چیزی دارند بغلشان و اکثرا " هم داماد دارند . آقای شریعتمداری هم داشت دو تا داماد داشت اینها در تمام مذاکرات بودند . ولی از اول قرار ما بود از اول هم قرار ما این بود که آقای عباسی و آن یکی آقا هم که آن پسر امام جمعه سندج بود ایشان نباید باشد ، ایشان هم گفته بودند بلی . ایشان گفتند که یک " فاس " (face à face) ایشان هم علاقمند بودند . گفت پس فردا من بشما تلفن میزنم ، و من یادم نمیروند که تا لحظه ای که از خانه آقای فوکومیا مدیم . فوکو تاکید و اصرار برای این ملاقات داشت . و فردا سلامتیان به هتل من تلفن کرد گفت که اشکالی ندارد هیچکس نخواهد بود چز چهار نفر که اینها میگویند ما باید باشیم از آن چهار نفر من را حذف کن آن سه نفر میگویند ، بدون ما نمیشود .

سؤال : یعنی دو تا دامادهای آقای خمینی ؟

آقای بنی احمد : نه خیر آقای قطب زاده ، آقای یزدی و آقای حبیبی . به اصطلاح ارکان اربعه ئی که آنجا بودند یکیش سلامتیان میگفت من نه ولی آن سه نفر میگویند که بدون ما ، نه . من گفتم که پس نه ، من زیاد در این شرایط علاقمند به ملاقات نیستم چون نه این آقایان را میشناسم ، نه ، درست است که خمینی را نمیشناسم ولی خمینی بحق ، یا به ناحق اهرم قسمتی از حرکت اجتماعی در دستش است میخواهم ببینم ، کی هست چه هست چه میخواهد . بنابراین من این ملاقات را نکرم و بعد از این ملاقات اولین سال بود اولین ماه بود که آمده بودم به اروپا بعد از این جریانات و برای فوکو یک نامه نوشتم ، نوشتم که اگر خاطرتان باشد شما چقدر از انقلاب ایران بعنوان یک انقلاب مذهبی نه بعنوان انقلاب مردم و مردمی دفاع میکردید و آتشب چه اصرار و تشویقی نسبت به این ملاقات داشتید و این بود آنچه که پیش آمد . و آنهایی که واسطه ارتباط یا ادامه ارتباط من و شما بودند اینها بودند . وایشان یک جوابی داد که نه من هیچ وقت شما را تشویق نکرم و حتی حاضر نشدم با پرواز انقلاب به ایران بروم . و حتی در این مدت مقالاتی که برعلیه خمینی ورزیم خمینی نوشتم ده برابر مقالاتی است که در ده سال گذشته نسبت به روزیم شاه نوشتم فلان و از این مسائل و آخرش من با شما همگام و فلان در مبارزه برای استقرار دموکراسی در ایران . حاشا تمام آن این بود که نه ، با این تکمله من در پاریس بودم .

سؤال : و ندیدید .

آقای بنی احمد : نه

سؤال : بعد برنگشتید ایران ؟

آقای بنی احمد : چرا من اتفاقا " دو سه روز بعد از آن برگشتم با ایران . در ایران بودم مجلس بود . یادم نیست دقیقا " تاریخش را . یک شب آقای حبیبی تلفن

کرد که مرا می‌شناست

سؤال : کی هست آقای خبیبی ؟ شما گفتید که جزو اطراقیان آقای خمینی بود

آقای بنی احمد : آقای خبیبی .. من حتی آن موقع هم که گفت خبیبی تعجب کردم . نمی‌شاختم ولی بعد یکی از دوستان ما گفت تودیدی خبیبی را . چون من یکبار بنی صدر را در پاریس دیده بودم که گفت باور بود که حتی یک حرفی زد که بعد گفتم یعنی چه ؟ ! گفت که شما مسلمان هستید، شیعه هستید، مسلمان نیستید . گفتم یعنی چه شیعه هستید مسلمان نیستید . گفت آری شیعه یک چیز ساختگی است و برای یک چیز سیاسی است یک فنونمن سیاسی است تویش محتوای مذهبی هم هست و لی شما آقای بنی احمد در این کار اکثر فقط آن شیعه هستید منهای اسلامش مسلمان نیستید . این آن شخص است و من باز بجا نیا وردم تا وقتی که خودش تلفن کرد گفت ما در دانشکده حقوق تهران همکلاس بودیم ولی باز من بجا نیا وردم ایشان را . تلفنش با این علت بود آن موقع که دولت فرانسه تضیقاتی برای اقامت خمینی فراهم میکرده که اگر خاطرтан باشد هفته اولی که خمینی گفته بود که به فرودگاه فلان .. که شما یک کاری بکنید که اقامت ایشان در اینجا تمدید بشود . گفتیم من نه دیپلماتم نه کاری از من ساخته است و نه با وضعی که در این هفت هشتاد روز ، بیش از بیست روز نبود مساز پاریس و از این جریانی که عرض کردم برگشته بودم ، با این شناختی که دارم از من چیزی ساخته نیست . حالا نمیدانستم دیگر اگر میگفتم آری اینها پیشنهادشان تاکجا میرفت و چه بود پیشنهادشان . این یک "پوآن" (point) منفی بود از من برای خمینی یا حداقل اطراقیان خمینی . که بعد هم ارتباط من بـ آیت الله شریعتمداری و اختلاف عمیق این دو تا باهم از سابقـه بر سر تقسیم غنائم انقلاب ، خوب همه اش بحساب منفی من واریز میشد . مصاحبـه هائـی کـه ایشان میکرد و مطالبـی کـه ایشان میگفت یا دفاعـی کـه من از ایشان میکردم به لحاظـی چون من با ایشان طـی کرده بودیم کـه رابطـه ما درـجه حد است و بـر اـی چـه هـست .

سؤال : ببخشید شما گفتید که از اول همه هم میگویند که شریعتمداری و خمینی

با هم خیلی اختلاف شدید داشتند اینجا توی روزنامه های فرنگی منعکس شد که زمانی که آن جریان ۵۰ خرداد پیش آمده بود و آن شلوغی درجه اجتهاد آقای خمینی را بسرعت آقای شریعتمداری با دونفر دیگر صادر کردند که ایشان را نکشد یا یک همچنین چیزی

آقای بنی احمد : بله این درست است .

سؤال : ولی بعد بقیه گفتند که نه اصلاً دروغ است برای اینکه ایشان درجه اجتهاد داشت خیلی هم آخوند عالمیست ..

آقای بنی احمد : نه ایشان که خوب آخوند بود درجه علمش را هم من نمیدانم ولی آیت الله نبود و بالآخره اینها یک ...

سؤال : سلسله مراتبی دارند

آقای بنی احمد : یک هیرارشی دارند دیگر و

سؤال : و این راست است که شریعتمداری اینکار را کرده است ؟

آقای بنی احمد : بلی ، پیشقدمش آیت الله شریعتمداری بوده آیت الله شریعتمداری بود و ایشان دعوت میکند آقای خوانساری را باتفاق آقای میلانی و میروند در شاهزاده عبدالعظیم در آنجا این باصلاح حکم را صادر میکنند یعنی حکم که صادر نمیکنند یک نامه ای مینویسند برای اعلیحضرت که بنظر ما ایشان جزو مجتهدین طراز اول است و جا دارد که نهایت باصلاح ارفا ق از لحاظ زندان ، نگهداری یا مجازاتهای دیگر در موردش رعایت شود یک همچنین نامه ای بوده .

سؤال : شما هیچ آیت الله شریعتمداری بشما گفتند که موضوع اختلافشان چه

بوده با آیت الله خمینی یا خودتان حس کرده بودید چیزی که سر چه هست
این اختلاف ؟

آقای بنی احمد : نه اینها اختلافشان کاملاً در محدوده مسائل حوزه بود چون حوزه خودش ، مسئله مهمی بحساب می‌آید برای آخوندها از لحاظ تعداد طلابی که دارند حوزه درسشن که بچه نحو اداره می‌شود امکاناتی که در اختیارشان هست و خوب اینها می‌خواستند که بعد از آقای بروجردی ، آقای نجفی مرعشی را ، خمینی در این مسیر بود که بگذارد سرجا یش . در حالیکه از لحاظ تقوای سیاسی و مالی آیت الله شریعتمداری قابل مقایسه نبود با آقای نجفی مرعشی . نجفی مرعشی هم خودش هم فرزندانش در ارتباط با خیلی از سازمانهای با صلاح باج بده در ایران بودند . و چیزی هم نبود که کتمان بشود و خمینی هم اینها را میدانست . حتی ارتباطش با شاه با خیلی از اطرافیان دیگر شاه . منتهی چون از همان موقع اینها این برنامه را داشتند ، این است که آیت الله نجفی مرعشی با خمینی روابطش را خیلی خوب حفظ کرد و بعد هم این روابط بهتر شد . بلی این اختلاف اختلاف مسئله حوزه بود مسئله خودشان بود در داخل خودشان اختلافی بود که خمینی با آیت الله بروجردی داشت اختلافی بود که بر سر جانشینی آیت الله بروجردی دو سه مسیر ایجاد شده بود برای آقای خویی برای آوردن آقای خویی به ایران . استقرارش ، بعد آیت الله شریعتمداری ، بعد آقای نجفی .

سؤال : آقای بنی احمد شما که تمام آن دوره حساس را در ایران بودید برای اینکه خودتان فرمودید وقتی خمینی آمد اینجا شما اینجا ملاقات نکردید و دوستی روز بعدش رفتید ایران . یعنی تمام آن تشنجهات و آن آشوبها و آن کابینه عوض شدنها را مثل اینکه شما در تهران بودید هیچ نوع نمیتوانستید یعنی فکر نمیکردید که یک جوری بتوانید که جلوگیری بکنید از این ... یعنی نه شما تنها که البته یعنی هم فکران شما . آدمهایی که در ایران بودند در آن موقع ، خارج از مجلس ، توی مجلس .

آقای بنی احمد : تمام تلاش برای بود اتفاقاً "

سؤال : پس چرا این تلاش موفق نشد چطور شد ؟

آقای بنی احمد : عرض میکنم دیگر الزاماً همه تلاش‌ها که موفق نیست . ما اول منهای دخالت مذهب در یک رفرم اجتماعی فعال میشیم . بعده آنکه آن دوران محدودیت را پشت سر گذاشتیم رسیدیم به قیام تبریز که من اینرا یک نقطه عطف میدانم در قیام ایران و مردم ایران و آنجا میتوانستند باز جلوی آب رفته را بگیرند ..

سؤال : به چه نحوی ؟

آقای بنی احمد : این نحو که واقعاً اعتراض مردم در آن موقع ، با آن خشونت که با همان خشونت بیشتر هم سرکوب شد ، یک زنگ بیدار باش بود برای اینکه دولت برگردد واقعاً " بموضع قانون اساسی و بموضع مردمش . یعنی سیستم شاه که متاسفانه نه تنها برنگشتند ، مسائلی را عنوان کردند که از نظر تاریخ ایران واقعاً " مایه شرم است . در همان مجلس روزیکه من میخواستم طرح استیضاح را بکنم تمام نمایندگان ، نمایندگان تبریز آمدند پشت تربیون و آن چنان حرف زدند و این قیام را محکوم کردند و از دولت و مقامات انتظامی با خاطر سرکوبی تجلیل کردند که اصلاً من تعجب کردم که اینها نمایندگان آن مردم هستند یا نمایندگان سیستمی هستند که میخواهد مملکت را در این رابطه نابودی بگذارد و پرست کند از آن دره به پائین و تعجب من از این بود که مشاور نخست وزیر هم آمد یک عبارت عجیب تاریخی گفت ، گفت اینها افرادی هستند که از خارج از ایران با شناسنامه های جعلی وارد تبریز شدند و این قیام را راه انداختند ؟ توجه میکنید ، آنوقت من توی آن استیضاح گفتم ، گفتم پس وای برما که ما فکر میکردیم که در پشت مرزهای امن خوابیدیم . آن چنان مرزهایی که در شاخ افریقا هم میخواهد مداخله بکند آنوقت هزاران نفر با شناسنامه های جعلی از این مرزها گذشتند آمدند و این بلوا را راه انداختند . باز خوب عرض کردم با وجود دفن این استیضاح ضربه ای بود بنظر من برای سیستم در دوچنای برای مهره های فاسد که اینها را از دستگیره که گرفته شدند شل بکند و برای مهره های سالم که بتوانند سیستم را اصلاح کنند در آن مسیر تصحیح شده اش

بیندازند و تمام گروههای انتلکتوئل ، مردم، روحانیت داخل کشور در کنار این استیضاح بودند . شما این استیضاح را اگر بخواهید یک استیضاحی است در چهار چوب قانون اساسی ایران . یک استیضاحی است که میخواهد سیستم را در ایران براساس دموکراسی که ناشی از انقلاب مشروطیت ایران بود مستقر بکند . اصلاً هیچ جای این ، جای باصطلاح ایراد و اعتراض از نظر یک دولتمرد ایرانی نداشت ولی رئیس پارلمان ایران در آن چنان موضعی بود که از قانون اساسی از اسم قانون اساسی مثل درست جن که از بسم الله بترسد، میترسید . اصلاً "مسئله" قانون اساسی مطرح کردنش جزو ذنب‌یا حول بود ولی بازتابش را من میدیدم در مردم در آن موقع هنوز فشار وجود داشت دیگر یعنی مردم رویشان باز نشده بود . خوب ما هم ادعای قهرمانی نمیکردیم که حرف فوق العاده زدیم بسرای اینکه من میدیدم پشت رژیم از حمایت بین المللی خالی شده دیگر . برای اینکه وقتی دو سال نیم پیش سه سال پیش یک عبارت گفتیم که آقا یک دست از پیاوین تورا بخدا ، مردم یک دست از بالا ، شما بیاید ما هم کمک کنیم اینها بهم برسد . خوب آنهمه سروصدا راه انداختند: الان داریم دولت را . بعداز ۲۵ سال استیضاح میکنیم ولی کسی بمن نمیگوید بالای چشم‌تابروست . چرا برای اینکه حمایت بین المللی غرب ، امریکا ، بمعنی کلمه از غرب ، از پشت رژیم برداشته شد ، واين همان‌طور که عرض کردم بزرگترین ضعف است . هر سیستم اجتماعی که بر پایه وابستگی خارجی بخواهد کار بکند اولین چوب را بعنوان جرم نابودکننده آن سیستم از همانجا شروع خواهد کرد . وقتی پیشه وری فرار کرد ، حالا درباره پیشه وری خیلی حرف‌های زده شده که باید واقعاً بطور آکادمیک مطالعه بشود و تحقیق بشود که مستحق این حرف‌ها نیست . وقتی فرار کرد علت مرگش در شو روی این بوده و شاید هیچکس نمیداند و این نقل از "بی‌ریا" (Biria) است که بی‌ریا الان در تبریز است . چون من وکیل زنش بودم برای طلاق بعنوان مجھول الھویه . اورا قانع کردم این مجھول الھویه نیست جایش معلوم است یک وکالت از او بگیر من وسیله طلاقت را فراهم میکنم . یک تاجری با اسم برق لامع کار صادرات با شوروی را داشت این یک شب در مسجد با دکوبه بر حسب تصادف بیریا را دیده بود .

سؤال : در مسجد با دکوبه .

آقای بنی احمد : بلی ، بیریا هم وزیر فرهنگ پیشه و روی بود دمکراتها بود در آذربایجان ، یک آدم بسیار با سواد ، نه با سواد با تحمیلات سیستماتیک ، فلان لیسانس دکتر یا دیپلم ، نه یک آدمی بود که واقعاً "فرهنگ ایران را بسیار خوب" شناخت اجتماعیش بسیار عالی ، اما آدمی که در یک دیرکسیون سیاسی مطلوبی قرار نگرفته بود . این آدم با این روحیه اش همه چیز میشد از او ساخت ، از او هم آدمی ساخته بودند که سه تا عکس استالیین زده بود بالای سرش درحالیکه وطن پرست بود حتی برخلاف فشار روسها این سرودی که ساخته بود بچه های میباشد سرمه ارس میخوانند میرفتند کلاس یک سرود ایرانی بود صد درصد ایرانی . شاید از سرود "ای ایران" خیلی ایرانی تر ، کار ندارم این آقا که رفته بود آقای برق لامع که حوله اش معروف است و صادر میکرد بشوروی آدم مذهبی است رفته بود در مسجد بادکوبه شب نماز بخواند نماز شامش را بخواند ، یکی آمده بود با این گفته بود آقا .. شما آقای برق لامع هستید؟ بله ، شما کی هستید؟ گفت من بیریا هستم ، گفت اینجا چکار میکنید گفت من مجاور این مسجدم . اینجا مجاور شدم خلاصه شروع کرده بود در دل کردن و گریه کردن گفته بود ترا بخدا اگر وسیله ای دارید طوری کن من برگردم به ایران . من حاضرم الان برگردم با ایران و در آن طرف مرز اعدام بشوم و تیرباران بشوم . آنجا دفن بشوم و نقل از برق لامع است که پرسیدم خوب و قایع بعد آذربایجان چه شد ، شما آمدید و اینها نکته را که وابستگی بود میخواهم بگویم . سر مرگ پیشه وری این بوده ، میگفت شبی در خانه این آقا علی او فکه الان معاون آقا آندره پوف است ، شب خانه اینها همان بودیم ایشان هم دبیر حزب کمونیست باکو بودند . با دکوبه آذربایجان قفقاز . صحبت ایران شد و شکست آذربایجان و اینها یک مقدار هم مشروب خورده شده بودند و مستی و راستی . ایشان بر میگردد بنده پیشه وری میگوید که میدانید علت مهم شکست شما چه بود ، پیشه وری میگویدن ، بنظر شما چه بود ؟ میگوید علت این بود که شما روی اتحاد جما هیر شوروی آنطور که بایدو شاید حساب نکردید . پیشه وری بر میگردد میگوید علت شکست ما این بود که روی ایرانیت خودمان واپرایی بودن خودمان زیاد حساب نکردیم . اگر آن حساب را میکردیم شکست نمی خوردیم ، که هفته بعد پیشه وری در تصادف اتومبیل مرد . منظورم این بود که بزرگترین گناه رژیم شاه وابستگی اش بود

و خوب این خالی شده بود و وقتی خالی شده بود، پرسیدید سازمان امنیت؟ نه اصلاً" دیگر سازمان امنیتی وجود نداشت وقتی خالی شده بود هیچ چیز وجود نداشت، وقتی من بخود شاه گفتم سازمان امنیت گفت‌چه سازمان امنیتی کدام سازمان امنیت، کجاست

سؤال : کی شما شاه را دیده بودید آقای بنی احمد

آقای بنی احمد : اولینش آبان بود و آخرینش هفتم دیماه

سؤال : بله، یعنی چطور شد خودتان تقاضا کرده بودید که بروید یا احضار شده بودید چطور شد.

آقای بنی احمد : نه عرض کنم که با رها علیا حضرت شهبانو اظهار تمايل کرده بود که ملاقاتی بکند و واسطه اش هم آقای شیروانی بود، داریوش شیروانی وکیل مجلس بود از تهران، یکبار رفته و ملاقات کردیم و آنچه که هست در مملکت گفتم همه را، البته این تقریباً "اردیبهشت بود، فروردین بود دقیقاً" تاریخش یاد نیست.

سؤال : همان سال ۷۸

آقای بنی احمد : بله ۱۳۵۷ عرض کنم، بعد خوب ایشان هم با تعجب با عدم شناخت از آنچه که دارد پیش می‌آید، گفت اصلاً" ما نفهمیدم چه شد. مـا یکدفعه چشم باز کردیم دیدیم و لیعهد ۱۲ هیجده ساله شده بعد دیگر چندین بار هم اظهار تمايل شد. و من دیدم آثاری برای ملاقات‌ها مترتب نیست، این بود که دیگر ادامه ندادم تا اینکه یک روز شخصی بنام دکتر جواهی از قرارخانمی داشت که با ملکه فرح زیاد معاشرت داشت جوانی بود استاد دانشگاه بود ایشان جزو افرادی بود که به منزل من آمده بودند و من منتظر شدم ولی ایشان را دیدم حرفی نمیزند، و بعد پرسیدم شما مطلبی چیزی.. گفت بله چند دقیقه رفته‌یـم

اطاق دیگر گفت من دوست اعلیحضرتم خانم من این ارتباط را با علیا حضرت
فرج دارد (پایان نوار ۱۰۱)

شروع نسوار ۲۳

و اعلیحضرت اظهار علاقه میکند که ملاقاتی با شما داشته باشدند گفتم آخر من
حرفی ندارم به اعلیحضرت بگویم . من فکر میکنم خود اعلیحضرت همه چیز را
میدانند . تازه حرفاها که من خواهم زد نمک پاشیدن روی زخم ایشان است و
فایده ندارد . آنقدر حوادث تند میگذرد وایشان اصلا" در مسیر گرفتن این
حوادث نیستند ، تازه که نیست از وقایع تبریز ما می بینیم دیگر عملاء"
گفتنه اینطوری نیست و فلان وایتها . از یکطرف من این رابطه ای را که این
آقای استاد دانشگاه مدعی بود با شاه دارد باور نداشت . چون هیچ اسمی هم
از ایشان نشنیده بودم . گفت اجازه میدهید من تلفن بزنم . تلفن کرد پیش من
بهکی؟ از او اجازه صحبت با اعلیحضرت را خواست . خلاصه بفاصله کوتاهی ارتباط
برقرار شد، یکستگاه کوچکی هم من در کنار تلفن داشتم، که در تهران دیده
بودید، که صدا را بلند میکند و من از صدا دیدم صدای اعلیحضرت شاه است .
گفت که اینجا هستم و مذاکره کردیم وایشان این جوری میگویند ، و بعد شاه
درحالیکه میخندید گفتنه بزم من آنقدر نمک ریخته شده که نمک ایشان دیگر
اشر ندارد و علاقمندم که ببینم . واين درست دوسيه روز بعد از ظرفی بود که
شاه کرده بود که من صدای انقلاب را شنیدم . اینطوری شروع شد که سه جلسه ادامه
پیدا کرد و هر کدام چندین ساعت ...

سؤال : شما تنها بودید با ...

آقای بنی احمد : تنها تنها . بعد قرار ما این بود که دفتر ، دفتر
اعلیحضرت، از آقای قریب گرفته تا هر کس دیگر نباید در جریان این ملاقات
باشد و بعد یک چیزی هم اتفاق افتاد این بود که روزیکه قرار بود من بر روم
بدیدار ایشان تلفن زنگ زد و یک خانمی که حتما" شما باید بشناسید .

سؤال : خانم لاشائی ؟

آقای بنی احمد : بله ایشان پای تلفن بمن گفتند که آقای بنی احمد ملاقات ساعت ۴ یادتان نرود . گفتم خانم چه ملاقاتی . گفت مگر شما با اعلیحضرت ملاقات ندارید . گفتم نه من همچنین ملاقاتی ندارم؛ مگر من درخواست وقت ملاقات از شما کردم ؟ . گفت نه آخر شما امروز قرار است ساعت ۴ با اعلیحضرت ملاقات کنید . گفتم نه شما این مسئله را از کجا مطرح کردید . مگر من درخواست وقت ملاقات کردم از اعلیحضرت یا همچنین قراری بود ؟ گفت نه من ... گفتم من همچنین قراری ندارم ، گوشی را قطع کردم و بعد تلفن کردم با این آقای جوادی . گفت نه اشتباه شده فلان واینها، گفتم نه ملاقات را ایشان وقتی فهمیده که فقط خواجه حافظ شیرازی مانده بود ، من علاقمند با این ملاقات نیستم ما میخواهیم یک راه حل پیدا کنیم نه اینکه بادرز این ملاقات به بیرون، آنوقت مناسبات اجتماعی من در مسیری قرار بگیرد که من بعنوان یک نیرویی که میتوانم موثر واقع بشوم ، آن تاثیرم را هم از دست بدهم . و نرفتم آن روز با آن ملاقات که ملاقات بعدی تعیین شد ، و بعد هم خوب دوسته جلسه ادامه پیدا کرد و میتوانست خیلی مفید باشد ولی آن روزهایی بود که شاه با همه ملاقات میکرد . آقای شمس قنات آبادی از آنطرف میرفت آقای دکتر بقائي از آن درب وارد میشد .. بله .

سؤال : شما شاه را چطور دیدید توی این ملاقاتها ؟

آقای بنی احمد : من هیچ وقت شاه را ندیده بودم ، جز در دو یا سه مراسم رسمی که دو تا از این مراسم در تبریز بوده بمناسبت سفر شاه و یکبار مبناین عید یا همچنین چیزی که نمایندگان مجلس بودند . و بعد هم دیگر من در هیچ مراسمی شرکت نکردم . علتی این بود که گفتند باید با لباس بیایند و من به آقای دکتر ریاضی گفتم من با این لباس میایم اگر اشکالی ندارد حاضر خواهم شد و گرنه لباس را عوض نخواهم کرد . ایشان گفت همین را من گزا رش بدهم ، با این لحن گفتم بله . من اگر بپذیرید لباس عوض نمیکنم . و بعد دیگر من نرفتم و آنها هم در مقام سوال بر نیا مدنده چون معمولاً "حضور و غیابی

حتی برای مراسم بود . در هر صورت شاه را من اولین بار بود تقریباً " که می دیدم چون با آن صورت بسیار مودب خوش برخورد و احترام فوق العاده، طوری که تا چند قدم به جلو، بعد تعارف نشستن به مبل و دستور چای و آنوقت خیلی دموکراتیک.

سؤال : ولی شما فکر میکنید هیچ اثری نگذاشت این صحبت‌های شما در اعلیحضرت ظاهراء"

آقای بنی احمد : نه متسافانه . اولاً" برداشت ایشان نسبت بمن از اول با یک پیش‌داوری شروع شده بود متسافانه ایشان هنوز در تحت تاثیر آدمهایی بودند که بعنوان اطرافیان همه دارند، منتهی در هرزمانی فرق میکند و همیشه میگفتند که من باید مشورت بکنم در قبال مسائلی که مطرح میشد این فرم انجام بشود، اینطوری خواهد شد، ولی خیلی در صورت ظاهر قضیه ابراز اعتماد میکردند. بعد حتی در مورد " ورهارم " گفتم استانداریش در آذربایجان اصلاً مصلحت نیست، آدمی که در شیراز گفته من شمشیر از رومی بندم و در منطقه آذربایجان این شناخته شده است چون محلی است و مردم می‌شناسند بعنوان یک فامیل نه زیاد خوش نام ... و مضافاً " براینکه یک سلسله روابطی با عناصر محلی دارد که آن روابط نمیگذارد آدم بیطرفی باشد . همانجا تلفن کرد در حضور من به ازهاری گفت اینه، اینه، واينکار غلطی بوده که شما کردید . از این کارها دو سه بار یعنی دو سه مورد پیش‌آمد که نشانه اعتمادی بود بهر صورت ملاقات من از نظر من جالب بود . چون من که فکر میکردم که شاه حاضر نبود لحظه‌ای بشاه دسترسی داشته باشد و حقایق را باو بگوید و هرگز تصور این فرصت را نمیکردم . و این فرصت آن چنان بصورت وسیع پیش‌آمده بود که شاه حاضر نبود حتی وقتی من میخواستم برای تادم درب هم نمیگذاشت می‌آمد در آنجا بعد شروع میکرد بقدم زدن در آن سالن درحالیکه من خدا حافظی کرده بودم که دوباره من با ایشان قدم بزنم درحدود یک ساعت یا بعضی مواقع یک ساعت و نیم این قدم زدن طول سالن را ادامه میداد .

سؤال : نمیتوانید بفرمایید که مختصراً " راجع به چه مسائلی صحبت میکردید؟

آقای بنی احمد: از همه چیز ... اول گفت از خودتان بگوئید، بمن گفت و خیلی صریح گفت من یک بیوگرافی از شما دارم و بنظر من شما در یک محیط بدگمانانه، عبارتش این بود، بزرگ شدید ... ولی دلم میخواهد از خودتان بگوئید ببینم چکار میکردید ... و گفتم والله تا الانش قاچاقی وطن پرستی میکردیم. از این بعد نمیدانم، گفت چطوری، خنده دید گفت چطوری قاچاقی وطن پرستی میکردید، گفتم اینه اینه اینه ... و بعد ماجرای مجلس را، بودجه سال ۵۴ را مطرح کردم برای ایشان گفتم همان موقعی که آقای هویدا آن حرف را زدند من یک تلگرافی به اعلیحضرت کردم، بله تا اینرا گفتم، گفت چه هست بیرون، مردم چه میگویند. گفتم متأسفم که مردم با اعلیحضرت کاری ندارند گفت. چرا متأسفی پس. گفتم برای اینکه با سیستم اعلیحضرت کار دارند ... مخاطب مردم شما نیستید ... یعنی اگر الان شما بروید و لیعهد بباید بعنوان پادشاه، درصد زیادی نسبت بخوابیدن این غائله اطمینان وجود ندارد ... آنجا گفت که بیوگرافی که من از شما دارم اینست که شما در یک محیط بدگمانانه بزرگ شدید ... گفتم وقتی بودجه سال ۱۳۵۴ من این مطالب را گفتم و آقای هویدا گفت که کسانی که در چون و چند رهبری ملت ایران فلسفه بافی کنند زیر چرخهای رستاخیز خورد خواهند شد ... و بمن گفت با الهام مستقیم از خارج این حرفها را میزنی ... من یک تلگرافی به اعلیحضرت کردم و پیش خودم این تصور را داشتم که هر پیززنی یک عریضه ای بدنده اعلیحضرت مینویسد از دفتر اعلیحضرت یک پاسخی داده میشد که بلی عریضه شما بشرف عرض رسید اینطوری فرمودند ... ولی من بعنوان یک آدم سیاسی بعنوان یک مهره از مهره های پارلمان ایران وکشور شما یک تلگراف بشمای کرده بودم بسبب کارسیاسی ... ولی من جواب آن پیززن را هم نگرفتم ... شاه همینطور با بهت و حیرت گفت من اصلاً همچون تلگرافی ندیدم ... گفتم پس آنچه که گفت، خطاب مردم، الان شما نیستید سیستم شماست ... دقیقاً "منظورم همین بود ... این سیستم همان سیستمی است که نباید بگذارد تلگراف نماینده، مجلس به سبب کار سیاسی بدهست شاه مملکت برسد و همان سیستمی است که الان مملکت را کشیده باینجا ... با ایشان گفتم وقتی محمد علیشاه بعنوان یک شاه فاسد، این را بخود شاه گفتم، استعفاء کرد و بدتر از استعفایش و بدتر از آن فساد سیاسی اش پنهان شد ... بسفارت شوروی ...، بسفارت روسیه ...، پسر چهارده ساله همان پادشاه را شاه

کردند و تهران چراغانی کرد اتفاقی نیفتاد یک شاه رفته بود. یک شاه آمده بود و هیچ‌چیز هم عوض نشده بود . ولی الان مسئله چیز دیگریست . و تقریباً " اراینجا وارد مسائل جدی تر روز شدیم که همان هر روز چه باید کرد بود ، این سوال سوال هر روز بود که متأسفانه تا الان هم این ادامه دارد ..

سؤال : شما عقیده تان راجع با آن نطق معروف شاه چه هست که من صدای شما را شنیدم و اینها . فکر میکنید لازم بود بگوید و این صحبت ها را شاه بکند ؟

آقای بنی احمد : اتفاقاً همین سوال را خود شاه کرد که چطور بود صحبت ، من با ایشان گفتم صحبت خوب بود ولی آثار صحبت ، آثاری که با این صحبت بعداً "بوسیله خود اعلیحضرت باار شد ، با این صحبت متناسب نبود .

سؤال : چه بود آن ؟

آقای بنی احمد : و آن آوردن حکومت از هاری بود . وقتی صدای انقلاب شنیده شد از هاری چه نقشی میتوانست در آن جامعه انقلابی داشته باشد . جامعه ای که صدای انقلابش را شاه شنیده ، اگر از هاری برای کوبیدن میآمد که باید انقلاب را میکوبید دیگر ، پس شاه نباید صدای همچو انقلابی را می شنید . یا برای باصطلاح وصله کردن میآمد که از هاری آدم وصل نبود . اصلاً هیچ نبود از هاری . وقتی از خودش هم وحشت داشت ، روزیکه آمد به مجلس بقول یکنفر گفت که ایشان روح رستم و سعد و قاص هردو در این حلول کرده بود . چون وقتی رفت پشت تریبون مجلس گفت بسم الله الرحمن الرحيم چو ایران نباشد تن من مباد . بعد شروع کرد به مسخره بازیهایی که از یک ارتضی از یک ارتشبید از یک چیز ... و پس آمد آن پیام با خود پیام سازگار نبود . و این بود که هیچ لزومی به تغییر دولت در آن شرایط وجود نداشت و روزی هم که شریف امامی را ، میگوییم اشتباه پشت سر اشتباه بود ، یا برای حفظ آن راه حل اصلی برای خود شاه ، که آنهم شاید به تلقین دیگران بود که همیشه راه حلی که برای خودش تصور میکرد ، آن رانگهدار در کنار راه حل های دیگر ، اصلاً آوردن شریف امامی چه مفهومی داشت . شریف امامی کی بود ؟

سؤال : خوب اینها را که با یشان گفتید هیچ ...

آقای بنی احمد : خوب چرا .. ولی خوب میگفت گذشته است .

سؤال : خوب بعداز ازهاری بختیار بود دیگر

آقای بنی احمد : بلی بعداز ازهاری بختیار بود ولی بیشترین ماجراها با خود شریف امامی آمد . یعنی در سقوط ایران شریف امامی نقش از همه بیشتر بود ، حتی روزیکه ایشان با شاه مذاکره کرده بود یا فرمان گرفته بود یا نگرفته بود نمیدانم تلفن بمن کرد که من میخواهم شما را ببینم هیچ "اصلًا" همچو خبری نبود . خبر استعفای آموزگار هم نبود . من رفتم با ایشان ملاقات کردم بعنوان رئیس مجلس سنا . گفت بلی ... اعلیحضرت اینطوری ... و من هنوز تصمیم نگرفتم ولی اگر من ببایم . اعلیحضرت قول دادند که این کارها را خواهند کرد . این آزادیها را خواهند داد . قانون اساسی ... این ... این ... و تمام باصطلاح نوشته های مخالف دولت بدون سانسور چاپ خواهد شد ولی هیچ علاقه ای به چاپ مطالب در دفاع از دولت یا مربوط بدولت نخواهیم داشت . وقتی اینها را گفت ، گفتم آقای شریف امامی شما مطمئن هستید که اعلیحضرت تمام این کارهای خواهند کرد . گفت بلی صد درصد . گفتم پس بنظر من مصلحت اینست که جنابعالی این پست را قبول نکنید گفت چرا ؟ گفتم برای اینکه مردم اینها را از شما قبول نخواهند کرد . شما آقای شریف امامی هستید . یک آدم گمنام اگر بباید این حرفا را بزند و این مطلب را عنوان کند و این حقوق پاییمال شده مردم را بمقدم بددهد شاید بتواند این هیجان را مهار بکند . اما از شما این حرفا غیرعادی است . برای اینکه من میدانم که شما هیچکاره بودید ، وقتی نخست وزیر میگوید . هیچکس حق ندارد ، شخص اول بگوید ، مفهوم شخص اول اینست که شخص دومی هم وجود دارد ، نه یک شخص فقط وجود دارد آن هم شما ... پس بنا بر این بازی ، بازی شاه است . بازی شاه با من و شما نمیگیرد . والبته خیلی بدش آمد زیرا که حرف خوش آیندی برای کسی که میخواهد کابینه تشکیل بدهد نبود . بعد من از اطلاع آدم بیرون دیدم آزمون و مسعودی دور تا دور و شالچیان اینها که باید وزیر میشدند مثل اینکه نشستند . بعد هم آزمون خیلی سرو صدا راه انداخت که آقا

چرا با او ملاقات میکنی که دکورازه تان بکند، نمیدانم فلان بکند فلان بکند.

سؤال : چطور شد بختیار را این وسط انتخاب کردند ..

آقای بنی احمد : بختیار دا وطلب بود ..

سؤال : یعنی خودش پیغام داد که من میخواهم نخست وزیر بشوم ..

آقای بنی احمد : نمیدانم دیگر خودش پیغام داده باشد یا نه ولی خودش در تلاش برای اینکار بود . وقتی احساس کردند که شاه در یک پوزیسیونی است که بهمه توسل میکند هیچ هم بعيد نیست که خود شاه پیشنهاد کرده باشد برای اینشکه شاه بهمه این پیشنهاد را میکرد . تا آنجائی که من میدانم مثلًا "بهفت هشت نفر پیشنهاد کرده بود . هر که را ملاقات میکرد در این سطح اول میگفت شما آمادگی قبول مسئولیت را دارید ؟

سؤال : بعد چطور شد بختیار را تنها گذاشتند هیچکس از او پشتیبانی نکرد .

آقای بنی احمد : برای اینکه بختیار سعی کرد همه را تنها بگذارد ، بختیار سنجابی را وادار کرد که آن نامه را برای آقای دکتر صدیقی بنویسد که نپذیرد و فروهر را فرستاد به منزل صدیقی که خود دکتر صدیقی گفت ، آمد اینجا گریه کرد که شما نپذیرید ، تمام آبروی جبهه ملی تمام تلاش ما از بین میرود ، آن وقت در این محدوده ، در این محدوده فکری ذرا این طرز تفکر سه نفر بودند . سنجابی ، فروهر ، بختیار ، ولی خوب این چراغ بخانه آقای بختیار روا بود ولی برای خانه آقای دکتر صدیقی روا نبود ..

سؤال : صدیقی که قبول کرده بود فقط یک شرطی گذاشته بود

آقای بنی احمد : خوب صدیقی را در این مراحل آنقدر تحت فشار قرار دادند که صدیقی شرایط را سنگین تر میکرد بعد میدید که دیگر امکانش از بین میرود

یعنی امکان تشکیلش یعنی مرتب از پاریس برایش خط و نشان کشیده میشد، آقای سنجابی آن کار را میکرد، آنوقت دیگران هم، یعنی عوامل هیئت‌جاکمه سابق که هنوز رگ و ریشه شان قطع نشده بود اینها هم با وجود صدیقی خوب استشمام حداقل یک محکماتی را در مورد خودشان میکشیدند مضافاً "براینکه ترکیب کابینه صدیقی یک کابینه خوبی قرار بود باشد، و این نمیتوانست نسبت بگذشته بسی اعتنا باشد، این بود که همه آنها در تلاش بودند از یکطرف شاه را برای امتناع از تنها درخواستش درمورد عدم خروجش از ایران، و از طرف دیگر تحریک دیگران برعلیه صدیقی . همه ملاقات‌هایی که صدیقی داشت تقریباً "برایش منفی بود جز بازرگان، جز بازرگان که حتی روزی ایشان با ناراحتی واينها آمدند پیش‌ما که ما الان از خانه دکتر صدیقی می‌آییم وصبح ملاقاتی مثل اینکه باتو داشته و یک مقدار دلسربی مسا در او دیدم ماخیلی بسا و کوراز دادیم . من گفتم اتفاقاً "برعکس ما ملاقات‌مان خیلی مثبت بعد حتماً بعداز من ملاقات‌های دیگری داشته واينها .. منظورم این بود که بازرگان در مسیر تقویت صدیقی بود بسی علت . بسی علتی که من میشناختم لااقل ، علت اول خوش‌بینی خیلی کم یا بد بینی که نسبت بدکتر سنجابی داشت، و آن بمعارضه با دکتر صدیقی برخاسته بود و علت دومش که بنظر من علت خوبی بود میخواست طوری بشود که محور پاریس یک مقدار تضعیف بشود تا در مقابله فشار، جناح سویل انقلاب .. در مقابل جناح روحانی انقلاب، کفه اش یک خورده برود بالا، و سوم که ای بسا پیروزی دکتر صدیقی هیچ چیزی را از آینده بازرگان نمیگرفت و مضافاً "براینکه سه چهارنفر به پیشنهاد بازرگان از دوستانش در کابینه دکتر صدیقی پست‌های حساس را قرار بود داشته باشند .

سؤال : او با بختیار هم خیلی دوست بود ولی تقویت از بختیار نکرد.

آقای بنی احمد : نه با بختیار شاید مناسبات عاطفی اش بیشتر از مناسبات سیاسی اش بود .

سؤال : شما گفتید که بنی صدر را یکبار در پاریس ملاقات‌کردید چه اثری روی شما گذاشت .

آقای بنی احمد : بعنوان بنی صدر ملاقات نکرده بودم . بعنوان یک آدمی که توی کافه برحسب تصادف معرفی شد واسم و حتی ملاقات را هم از یادم برده بودم . این برمیگردد . بسال ۷۳ .

سؤال : وهمینطور خیلی عادی ؟

آقای بنی احمد : خیلی عادی اصلاً " آن رفیق مشترکمان که آن موقع در پاریس بود خیلی نام آور تر از این آقایان بود .

سؤال : سلامتیان ؟

آقای بنی احمد : نه حسین ملک .. اگر یادآوری نمیکرد من بیادم این ملاقات نمیآمد . اصلاً این ملاقات را فراموش کرده بودم . هیچ جایی بنی صدری وجود نداشت یا حبیبی وجود نداشت ، و ملک با اینها نزدیک بود .

سؤال : راجع باین اتفاقی که افتاد و قطبزاده را تیرباران کردند یا امدادم کردند یا نمیدانم چه جور و پای آقای شریعتمداری هم پیش کشیده بود که من البته ندیدم ولی شنیدم که وقتی آقای شریعتمداری را برند توی تلویزیون خوب واقعاً " بهمه چیز اقرار کردا اینها خوب نمیدانم این را چه جوری توجیه میکنید یک آیت الهی باید اینجوری حرف بزند ؟

آقای بنی احمد : آیت الله شریعتمداری باید جنبه های روحانیش و علمیش از لحاظ علم الادیان با جنبه های شهامت اخلاقیش و سیاسیش را خوب بایداز هم تفکیک کرد . اگر شهامت خمینی در آقای شریعتمداری بود یا عقل شریعتمداری در خمینی بود ایران الان چیز ذیگری بود ، ولی هیچ نمیشود گفت هر کس یک کاپاسیته خاصی در مقابل فشار دارد ، ایشان ندارند خیلی ها ندارند . یک عدد راتاباترین حد ، شکنجه میدهند هیچ بروز نمیدهد وزیر شکنجه میمیرد در ایران نمونه اش خیلی بود خواه چپ ، راست ، کاری ندارم ، اینها یک سمبول های متفاوتند اینها اصلاً

از لحاظ فیزیک این توانایی را دارند . یک عدد هم هستند که نه قادر به تحمل فشار نیستند .. زیاد هم بینظر من جای ایراد نیست خوب آقای قشقائی هم خیلی چیزهایی گفت که اصلاً "لزومی هم نداشت . بعد از گرفتاریش من نوار ایشان را دارم . رادیو ایران پخش کرد با صدای خودش . خوب زیاد نمیشود ایراد گرفت که آقای قشقائی چرا این حرفها را زد تحمل شکنجه رانداشت . آقای شریعتمداری هم ، فکر نمیکنم هم خودش ادعای شها متحتی متعارف را هم بکند ، و آقای شریعتمداری اگر محافظه کاریش نبود خمینی بقدرت یا نمیرسید یا باین سهولت نمیرسید . و مبارزه ما بهدر نمیرفت، مبارزه ما در ایران از آن لحظه که احساس کردیم که جنبه مذهبی اش به جنبه، سیاسیش میچرید ، از لحاظ کمیت یا لاقل توانسته مردم را بکشد به دنبال خودش . ما رفتیم کانال شریعتمداری را در مقابل این کانال ایجاد کردیم که مردم را از آن مسیر بیندازیم تا این مسیر و با خود آقای شریعتمداری هم طی کرده بودیم وایشان صراحتاً "گفته بودند که روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد . و حتی اینرا بخواهش من در مصاحبه مطبوعاتی هم اعلام کرد در حضور تمام خبرنگارهای خارجی در خانه خودش و این یک پایه همکاری بود و من روزی هم که رفتیم وایشان گفتم قربان من تقلیدم بجنابعالی نیست . برای اینکه رابطه مرید و مرادی ایجاد نشود، من با ایشان کار سیاسی میخواستم بکنم و رابطه من و شما کار سیاسی و کار مملکتی است . که راحت باشم .

سؤال : شما کی از ایران آمدید بیرون آقای بنی احمد

آقای بنی احمد : من اردیبهشت ۱۳۵۸

سؤال : آزاد توانستید بیایید بیرون یا فرار کردید

آقای بنی احمد : نه آزاد آدم آن موقع فرم بود برای خروج از ایران باید فرمهاشی پر میشد و من آن فرم را پر کردم باید میفرستادم به نخست وزیری یا برای نماینده، شورای انقلاب یک همچنین چیزی و من فرم را فرستادم برای آقای بازرگان . ایشان گفتند که اشکالی ندارد شما میتوانید بروید . بعد روزی که

قرار بود من بروم، آمدم فرودگاه و علت آمدن منهم این بود که ... خوب میدانید
من در دوران خمینی بازداشت شدم.

سؤال : نه نمیدانستم .

آقای بنی احمد : اولین بازداشت با صلح چیز، من بودم آنهاشی که جزو موافقین انقلاب ایران بودند اولین نفر من بودم. اینهم اینجور بود که یک روزی در منزل بودم صبح زود ملاقات هم داشتم، چند نفری آمدند که دونفر با شما کاردارند و دونفر آمدند با لباس کاپی شن و این چیزها نشستند و چای آوردندو آن یکی دونفر رفتند و آن یکی دونفر بودند یکیشان آمد پیش من یک کاغذی نشان داد دیدم توی این کاغذهای دو صفحه که مخصوص قدیم بود و آخوندها بیشتر استفاده میکردند روی آن با قلم با خودنویس هم نه، نوشتند که احمد بنی احمد را در هر کجا ایران دیدید دستگیر کنید. کمیته مرکزی بدون امضاء. ده دقیقه قبل از آنهم با زرگان تلفن کرده بود بخاطر اینکه دکتر عابدی شده بود مدیر عامل پتروشیمی و اینها آنوقت توقع دارد که دوستانش یک بازدیدی از او کرده باشند و بعداً ما هم دیگر را ببینیم؛ بعد من تلفن کردم، گفتم آقا تلفن شما صبح اول وقت همچنین تلفن خوش یعنی هم نبود، گفت چه هست، گفتم یک همچو کاغذی، گفت چه هست گفتم دو تا آقا است، امضاء هم ندارد کاغذ. گفت بدء بمن گوشی را دادم با این آقا گفتم ولی قطع نکن صحبت کردی گوشی را بدء بمن. حالا این باو چه گفت نمیدانم، من نمی شنیدم، گفت بلی ما از طرف کمیته آمدیم ما موریت داریم و فلان و اینها بعد گوشی را گذاشت گفتم آقا من بتلو گفتم که گوشی را بدء بمن. بعد دوباره من خواستم شماره را بگیرم این اسلحه کشید، گفت خواهش میکنم به تلفن دست نزنید. گفتم آقا جان آنرا بگذار جیب هر کجا میگوئی با هم برویم. خلاصه پا شدم عرض کنم یک مقدار ملافه و لوازم شخصی برداشتم و یک مقدار مواد ضد گفونی برداشتم یک پالتو و یک ساک و آمدم بیرون دیدم بیرون معرکه است، سه چهار تا اتومبیل سواری هفت هشت تا جیپ یک استیشن پر پاسدار خلاصه شورلت سواری سفید جلو درب بود و ما نشستیم پشت و دیدم یکی پهلوی ما آنجاشسته یکی جلو نشسته و مسلسل هم دستشان است بعد جلویی برگشت نگاه کرد و گفت

این آقای بنی احمد است گفت با با ما خیلی با ایشان ... شما نگفتید می‌آئید اینجا . گفت به آقا ما ما مور هستیم و این صحبت‌ها را هم توی راه نکنید آن آقا همکارش بود . خلاصه رفتم که من یک‌هفته در زندان بودم .

سؤال : کجا بودید زندان قصر ؟

آقای بنی احمد : بلی که درست بغلم هویدا بود، آزمون بود و دیگران بودند و اینها . البته من تمام مدت را آنجا که بودم بخاطر اینکه ارتباطی با اینها نداشته باشم غذا نخوردم که حتی بدستشوئی نروم . چونکه یکبار که بدستشوئی رفتم دیدم که کاریکاتور شاه را کشیدند در توالت و اینها و یک کتاب فکاریهای که از نظر "مورال" اصلاً تحملش را با آن چیزها نداشت . این بود غذا نخوردم که اصلاً از دستشوئی هم استفاده نکنم . و شب اولی که فردا یش شب دومش بود جلوی دری که بود یک سلوی بود که جای نشستن هم نبود با یدمانی خوابیدم . وقتی دراز می‌کشیدم پایم می‌خورد به درب و درب تا حدودی بساز می‌ماند و آن لنگه باز درب‌زرو برویش یک بخاری بود که یک پاسدار آنجا نشسته بود . چند تا پاسدار توی آن راهرو بودند . یک چراغ بزرگی هم با یدنا صبح روشن می‌شد و می‌ماند و لامپ خیلی بزرگی بود و من خوب شب اول و دوم ناشیگری بود پا شدم و این لامپ را شل کردم و تاریک شد و خوابیدم بعد که راهرو روشن بود آن پاسدار را خوب میدیدم ، بعد دیدم که آن پاسدار است آنجوری می‌کند نفهمیدم این چه می‌گوید فلان و اینها ، بعد نزدیکهای صبح دیدم کسی درب را میزند و بعد دیدم این پاسدار است گفت آقای بنی احمد من فرش فروشم توی بازارم و به شما خیلی ارادت دارم ، متسالم چه شده و فلان ... خلاصه هر امری دارید من در اختیارتان هستم من گفتم که اگر کاغذی چیزی بتویسم بیرون می‌بری گفت آری . کلینکس پیش بود قلم برداشتمن و روی آن دوتا نامه نوشتم یکی برای یکی از دوستانم و روی یکی یک وصیتنا مه ای نوشتم برای زنم . که این را میرسانی بعد این رفت . رفت و روز بعد شجواب را آورد .. دیدم نه دیگر این درصد اقتضای جای حرف نیست همان شب رفت و پتوی گرم آورد و ملافه آورد و چیز آورد و اینها . یک هفته بعد سروکله آقای امیر انتظام پیدا شد با آقای

هادوی که هیچکدام را نمیشناختم ولی قیافه‌های امیرانتظام آشنا بود در دفتر آقای بازرگان دیده. بودم اما به اسم نمیشناختم در حد یک منشی مثلاً رفت و آمد میکرد و برخوردهش آن شکلی بود که ما از ساعت سه تا الان هرچه میگردیم که دستور باز داشتم را که داده پیدا نمیکنیم، گفتم آقای هادوی خودش را معرفی کرد، گفتم آقای هادوی من الان یک هفته است در اینجا هستم شما چرا از ساعت سه بعداز امروز شروع کردید.. روزی هم که بازداشت شدم قبل از همه آقای نخست وزیر میدانست من باز داشتم. خلاصه بعد آقای امیرانتظام گفت که آقای بنی احمد چند دقیقه بیرون باشید من با ایشان باشم، گفت آقای بنی این بغل دستت آقای هویداست آنطرف آزمون آنطرف هشت یا هفت سلول نمیدانم آقای ... شب اگر یک اتفاقی بیفتد اولین آدمی که اینها میکشند توهنتی حالا بیا ببیرون نرخ را آنوقت طی میکنیم. دیدم خوب زیاد هم بپریط نمیگوید شاید مثلاً بروند و تا سه ماه دیگر سراغ آدم کسی نیاید خلاصه پا شدیم و لباس پوشیدیم با اتومبیل آقای هادوی آدم منزل، که بعدش هم روزنامه هانوشتند که با عذرخواهی آقای نخست وزیر فلانی آزاد شد. یک هفته بعداز آن رفراندم بود که ما رفراندم را تحریم کردیم. و با دلائلی که اینجا هست و من بشما میدهم بعنوان مدرک باشد، که آوردم برایتان.. چند سازمانی که تحریم کردند یکی هم ما بودیم که اینجا در کیهان صفحه اول هست تیترش. این تکه هست که اتحاد برای آزادی در رفراندم شرکت نمیکند بعد دلایلش را بطور خلاصه نوشتند و آخرش این عبارت هست که یک انسان آزاد باید بداند بچه رای میدهد و چه چیز را انتخاب میکند و تا شناسائی کامل از جیزی نداشته باشد نمیتواند آن را بدهد. با توجه بدلالل فوک ما در انتخابات شرکت نخواهیم کرد، که بعداز این اعلامیه بود شب بعدش که ما از خانه یکی از منسوبین ما در تهران تاخواستیم سوار ماشینم بشوم که هفت هشت نفر ریختند روی سرم و با چوب و چماق و شکستن شیشه ماشین و خودم و دستم را، اینها که بعد دوشه نفر از عابرین که آنجا بودند آمدند و مرا سوار یک اتومبیل دیگر کردند و از آن منطقه خارج کردند. بعد دیگر حساب کردم و دیدم هیچ نوع امکان مانور سیاسی یا مفید واقع شدن در اینجا وجود ندارد جز انتشار و یک مرگ توأم با خفت آنهم حداقل. این بود که از ایران آمدم بیرون وقتی آمدم فرودگاه پاسپورتم را بگیرم سوال

معذرت میخواهم من همیشه در حاشیه بیشتر صحبت میکنم تا در متن سوال، دیدم پاسبان نگاه کرد گفت آقا پاسپورت شما نیست خیلی هم با تعجب چون پاسبان می شناخت و قیافه ها یک مقدار برای آدمها آشنا بود .. گفت مال شما چرا ، بعد لیست را نگاه کرد گفت بلی شما هم جزو من نوع الخروجها هستید .. گفتم خوب حالا چکار باید بکنم . گفت اینجا یک کمیته ای هست اینها .. در اختیار اینهاست . رفتم آنجا و یک عدد از این جوانهای ریشو بودند گفتم که آقای نخست وزیر موافق کردند بمن گفتن که من آدم فرودگاه رفته گشتن دو پرسشنا مه را آوردند من آنجا دیدم که با زرگان نوشته با علم به من نوع الخروج بودن ایشان با خروجشان موافق میشود .. بعد آنها شروع کردند به پچ و پچ که این چه جوری است آخر توی لیست است مگر میشود، نمیدانم، من دیدم که حالت تردیدی در این اطاق هست آدم بیرون تلفن کردم، آنوقت سحاابی برداشت گفتم آقا قضیه اینست گفتن شما آنجا باشید من میایم . من خیلی زود رفته بودم پیش بینی اشکالات را کرده بودم در فرودگاه . خلاصه با این ترتیب ما آمدیم . آدمیم گذرنا مه را دادند و یکی دونفر را آوردند تا پله های هوا پیمایی هم بدرقه کردند از خودشان که مبادا یک پاسداری بشناسد و بگوید من نمیگذارم این برود .

سؤال : شما وقتی که گفتن نمایندگان مجلس باید استعفا پدهند شما استعفاء داده بودید .

آقا بنی احمد : نه من تا آخر استعفاء نکردم

سؤال : تا آخر استعفاء نکردید ؟

آقا بنی احمد : من از نمایندگی استعفا نکردم . تعداد خیلی زیادی استعفای کردند از نمایندگان مجلس که شاید اکثریت برای اینکه سعید ضمن نامه ایکه نوشتبه شورای سلطنت نوشته با استعفای اکثریت نمایندگان تشکیل مجلس دیگر غیرممکن است ولی من استعفاء نکردم .

سؤال : حقوق تا راهم پس ندادید.

آقای بنی احمد : نه

سؤال : شمارا اذیت نکردند.

آقای بنی احمد : نه من همان موقع یک نامه ای نوشتم بشورای انقلاب، نوشتتم که من به یک شرط حاضرم که این پول را پرداخت کنم که شورای انقلاب یا دولت موقت برای آذربایجان شهر تبریز یک کاندیدی معرفی بکند و بمن هم اجازه بدهند بروم خودم را کاندیدا بکنم. اگر کاندید شورای انقلاب و دولت موقت انتخاب شد من همه آن پول را مسترد میکنم اگر من انتخاب شدم شورای انقلاب از من عذرخواهی بکند و هیچ جوابی هم ندادند.

سؤال : شما فرمودید که در آن زمانی که نماینده مجلس بودید با استقرار یک حکومت سلطنت مشروطه موافق بودید میخواستید سلطنت بروز توی آن کادر مشروطه

آقای بنی احمد : موافق بودم که چه! من در آن سیستم .. بودم

سؤال : ولی گفتید که الان دیگر فکر نمیکنید که ...

آقای بنی احمد : اولاً "این سیستم را خیلی از حوادث که در یک جمله میشد گفت تاریخ، دفترش را بسته. بازگشتش هم بنظر من غیر ممکن است."

سؤال : من یک سوال دیگر هم که داشتم از شما این بود که شما با حوزه نمایندگی تا ن یعنی تبریز با مردم چطور تماس داشتید آنها می‌مدند شمارا میدیدند، شما میرفتید چه جور بود. چطور ارتباط برقرار میکردید.

آقای بنی احمد : دوران نمایندگیم.

سؤال : بله در دوران نمایندگی

آقای بنی احمد : اولاً هفته ای یکروز من به آذربایجان میرفتم . سه روز چهل و هشت ساعت میماندم آن دورانی هم که گفتم در مجلس جذا می شده بودم آن دوران راهم در تبریز بودم . و بعد مردم هم میامند بتهرا نهم میامند.

سؤال : فکر میکردید که یک ارتباط صحیح ، صحیحی بین شما برقرار است یعنی مردم ...

آقای بنی احمد : ارتباط صحیح را نمیدانم ولی ارتباط را به نحوی که بفهمم و ببینم مردم در کدام مسیر دارند میروند، این ارتباط را داشتم ولی حالاً شکل ارتباط را نمیدانم .

سؤال : فکر میکردید اعتماد مردم را دارید یعنی ...

آقای بنی احمد : این را هرچه بیشتر جلو میرفتم این احساس بیشتر بود و با وجود اینکه شستشوی مغزی از مردم کردند " سندازی " (sondage) که " بعداً " از خودم کردم دیدم که قضاوت بدی درجا معه نیست . (پایان نوار ۲)

شروع نوار ۲ ب

سؤال : وقتیکه این انقلاب شروع شد به رحال توی مطبوعات غرب اینطور منعکس شد که مردم ایران این مدرنیسم زمان شاه را قبول ندارند ، و دارندو می خواهند یک برگشتی بعقب بکنند و یا فکر میکنید که واقعاً " هیچ وقت نتوانسته بودند مردم این هرچه را که در این مدت پیش آمده بود بپذیرند و قبول بکنند یا شما که می شناسید ایران را و در شهرستان هم بودید چه جوری این را توجیه میکنید .

آقای بنی احمد : ایده آل های مدرنیزه کردن ایران برای شاه متاسفانه یک

ایده آل های فیکس شده بود ، یک ایده فیکس بود برای شاه . فکر میکرد که این را به نیروی هیئت حاکمه ای که از یک ثبات طولانی بتواند برخوردار باشد و امکانات وسیع مالی هم در اختیار داشته باشد میتواند به جامعه بدهد . ولی چیزی که در این محاسبه منظور نشده بود ظرفیت جامعه بود برای قبول این مدرنیزه کردن مثلًا "بخشی از جامعه ایران یا تکه هائی از پیکر این اندام در خور این مدرنیزه کردن نبود . مثلًا "بخش کشاورزی را اگر شما در نظر بگیرید اصلاً" صدی هشتاد و هشت٪ کشاورزی ایران در خور مدرنیزه کردن نبود . یک تکه زمین های کوچک در سر هر تپه ماهور که اینها نه آبیاری مکانیزه میشد و نه اصلاح کشاورزی مکانیزه در آن جاها بازده داشت . برای اینکه کشاورز ایرانی بطور سنتی از سالیان قدیم این را سخم میزدند، سخم با صلاح سنتی برای اینکه یک خراش سطحی روی خاک میدادند و بارانی که میآمد خوب این کشت دیم برای حبوبات ایران و مخصوصاً "گندم ایران در منطقه ای که مثلًا" بنام آذربایجان ، هشت رو بعنوان " اوکراین " ایران شناخته شده بود ، در اوکراین ایران آبیاری مفهومی نداشت ، اصلاح سیستم آبیاری مبتنی بر آبیاری دستی شناسائی نشده بود، تمام طبیعی بود ، و دیم بود محصول، آنوقت مدرنیزه کردن کشاورزی و سخم کردن با تراکتور بکلی این کشاورزی را از بین برد . برای اینکه در عمق خاک، با آب باران این دانه بیرون نمیآمد، آنجا میماند و اکثر دهاتی ها هم روی گرایش خودشان که میخواستند مالک بشوند برای یک قطعه خیلی کوچک صاحب تراکتور ، کمابین نمیدانم این چیزها روی علاقه مالکیت شدند، در حالیکه برای ده هکتار، بیست هکتار، سی هکتار، مالکیت داشتن تراکتور اصلاح اقتصادی نبود . این در زمینه روستاها و مهاجرت های وحشتناکی از طرف روستاها بطرف شهر ردر حالیکه آن سیستم اقتصادی با آن موقعیتی که داشت میتوانست یک صنعت روستائی ، صنایع روستائی ایران را توسعه بدهد . ولی خوب مثل اینکه اصلاح نابود کردن روستاهای ایران که پایگاه مهم وحدت ایران در تمام طول تاریخ بوده ، پایگاه تغذیه یک ملت بوده ، پایگاه تغذیه اصلاح انسانیش بوده، پایگاه های دفاعیش بوده از لحاظ هجوم خارجی و تهاجم بیگانه ، همه اینها با از بین رفتن کشاورزی، تقریباً " از بین رفت . در زمینه های دیگر هم مردم عمق مدرنیزاسیون را نمیگرفتند یعنی فرهنگشان کافی برای این نبود . فقط پوشش

این را میگرفتند و پولهای با آورده دست آدمهای بی فرهنگ که حتی طرز استفاده در کالاهای مصرفی این پولهارا هم نداشتند وکیفیت استفاده از اتموبیل های آخرین سیستم را که میخریدند نمیدانستند اصلاً در آن کلاس نبودند که از آنها استفاده بکنند ولی داشتن تمام آنها را یک جامعه ای بود که از آن بالاتا طبقات کارمندی تبدیل شده بود بیک جامعه مصرفی کاذب بحالت اعتیاد . یعنی معتقد شده بود که همه اینها را داشته باشد که برای یک زندگی متوسط کارمندی لازم نبود . ولی این اعتیاد درا و ایجاد شده بود که بهر قیمتی این را باید داشته باشد ، و این از آن جنبه ای که شما میگوئید .

سؤال : و یک مسئله هم هست که این را شما چطوری توجیه میکنید برای اینکه وقتیکه این راه پیمایی ها شروع شده بود اکثریت مردم در آن شرکت میکردند دیگر واقعاً شاید نودونه درصد مردم، نمیدانم . آنجوری که اینجا منعکس شد یک همچنین وضعی داشت . پس تمام طبقات مرffe هم توییش شرکت میکردند یعنی آنها چطور این پیام را گرفته بودند .

آقای بنی احمد : خوب طبیعی است « درکشورهای مشابه ایران تمام تحولات فکری از طبقه مرffe شروع میشده برای اینکه البته نه دهه آخر یا لاقل بعداز ملی شدن صنعت نفت که یک مقدار مردم امکانات مالیشان بهتر شده بود ولی در کشورهای مثل ایران تحصیل علی الاصول در اختیار آدمهای محدودی است . تحصیلات عالی، فهمیدن جوا مع دیگر ، فلسفی شدن فکرها طبقه بنده این فکرها اینها یک چیزها قیست که در اختیار طبقه روشنفکر است و طبقه روشنفکر بیشتر از طبقه مرffe ، البته بندرت در ایران داشتیم ، طبقه متوسط هم با آن میرسید . پنجاه سال پیش بلى هیچ خانواده غیر شروتمندی بچه تحصیلکرده سطح بالا نداشت . یا در انحصار اینها بود و در انحصار طبقه روحانی بود بشرطی که خودش میخواست که از آن کتابهای صرف مذهبی بساید بیرون و مطالعات دیگر علمی بکند برای اینکه کارش این بود یعنی تمام این طبله خانه ها و حوزه های علمیه اصلاً جز خواندن چیزی برنامه شان نبود و آن نوع خواندن هم بهرکسی بعنوان یک انسان خسته کننده است . انسان تنوع گراست درخواندن هم این هست وقتیکه میخواند کتابهای